لب شیرین تو آموخت به رحمت شب ورود
همچو طوطی بدو صد شور شکرخائی را

نشریه ۵
کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نگارش

علی نقی بهروزی

دبیر دبیرستانهای شیراز

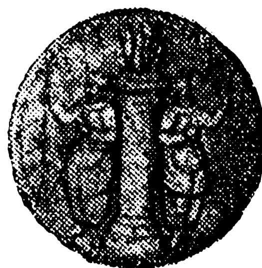
از انتشارات

احمدی - شیراز

۱۳۲۶ هجری قمری

بها ۴۰ ریال

چاپخانه مهرگان - شیراز



لب شیرین تو آموخت به رحمت شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکرخائی را

نشریه ۵
کانون دانش پارس

دیوان

فصاحت بنیان عمدة الحکماء الالهیین و فخر المحققین

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه و شرح حال ایشان

نگارش

علی‌تقی بهروزی

دبیر دبیرستانهای شیراز

از انتشارات

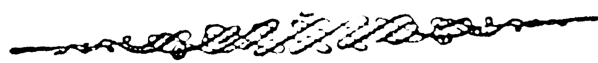
کتابخانه احمدی - شیراز

مؤسسه ۱۳۲۶ هجری قمری

جمادی الثانی ۱۳۷۵

چاپخانه مهرگان - شیراز

فهرست کتاب



موضوع	صفحه
فهرست کتاب	ج
مقدمه ناشر	د
مقدمه کانون دانش پارس	ه
عکس آنمرحوم	ز
دیباچه نگارنده	۱
بخش اول ـ شرح حال	۳
« دوم ـ اشعار فارسی ـ مسمط	۱۷
« « تضمین ها	۴۲
« « غزلیات	۴۶
« « اشعار متفرقه	۵۱
« سوم ـ اشعار عربی	۵۳
« چهارم ـ رساله فارسی	۷۷
« « عربی	۸۴
نمونه خط آنمرحوم	۹۰
محل قبر آنمرحوم	۹۱



بسمه تعالی

کتابخانه احمدی شیراز که از پنجاه سال پیش بر حسب امر حضرت قطب العرفاء الکاملین وافضل الاولیاء الواصلین غوث السالکین **آقا میرزا احمد تبریزی «وحید الاولیاء»** قدس سره از طرف رضوان آرامگاه آقا محمد کریم **«آقاداداش احمدی تاج الفقراء»** افتتاح گردیده از انجائیکه آن وجود شریف منشاء آثار خیر بود همواره بطبع و نشر کتب دینی ومعارف حقه و دواوین شعراء همت گماشته است که از آنجمله دیوان سحر بیان یگانه ادیب دانشمند ومجتهد عالیقدر مرحوم **حاج شیخ علی ابیوردی** که ازشاهکارهای ادبی بشمار میرود بـا زحمت زیاد جمع آوری وطبع نمود . پس از آن بسیار مایل بود که دیوان فصاحت بنیان ومعارف وحکمت توامان فخر المحققین مجتهد عالیقدر **مرحوم آقا سید علی مجتهد کازرونی** را نیز طبع و نشر نماید تا در حقیقت موفق بانتشار **دیوان علیین** شده باشد

اکنـون جای خوشوقتی است که بهمراهی **«کانون محترم دانش پارس»** که بوسیله نشریات خود چراغهای پر فروغی را فرا راه طالبین علم ودانش قرار میدهد این دیوان تهیه وکتابخانه احمدی بپیروی از نیات حسنه آن بزرگوار بطبع ونشر این اثر نفیس اقدام نمود. امیداست که مورد قبول صاحبنظران ودانشمندان گردد

کتابخانه احمدی شیراز

جمادی الثانی ۱۳۷۵

علی اکبر - نوری زاده

بنام خداوند دانا و توانا



یکی از مواد اساسنامه وبرنامه «**کانون دانش پارس**» تجلیل از شخصیتهای بارز علمی و ادبی تهیه شرح حال وانتشار اثار بزرگان وشعراء فارس میبا شد. ضمن رجالیکه حقاً میبایستی شرح حال وآثارشان جمع آوری وچاپ گردد حکیم دانشمند آیت الله **آقا سید علی مجتهد کازرونی** است که از دانشمندان بنام فارس و از مفاخرقرن‌اخیرایران بشماراست ودر علوم معقول ومنقول ومخصوصاً حکمت وفلسفه اعجوبه زمان خود بوده وبعلاوه شعر فارسی عربی را نیز نیکو میسروده

همکارارجمند آقای‌علی‌نقی بهروزی دبیر دبیرستانهای شیراز که از اعضاء دانشمند وجدی کانون دانش پارس میباشند بر حسب تقاضای کانون داو طلب جمع آوری و تدوین‌اشعارو نوشتن شرح‌حال وسوانح زندگانی‌حکیم نامبرده شده و دراینراه زحمات وتحقیقات‌زیادی را متحمل گردید تا آنرا تهیه و برای چاپ آماده ساخت ولی‌متأسفانه برای کانون بواسطه مضیقه‌مالی وعدم اقبال ابنای زمان‌بخرید نشریات علمی وتاریخی وکمك نکردن بدین قبیل مجامع علمی وفرهنگی (که شمه ای از آن در مقدمه نشریه های اول و سوم کانون ذکر شده) چاپ آن میسر نبود وبیم آن میرفت که چنین اثر گرانبهائی بدست فراموشی سپرده شود. خوشبختانه نیت پاك و حقیقت طلبی آن دانشمند بزرك یاری کرد و آقای علی اکبر نوری زاده مدیر محترم کتابخانه احمدی شیراز که از دانش پژوهان وخدمتگذارن‌صدیق‌فرهنگی میباشند و سالهای متمادی با آقا داداش احمدی (تاج الفقراء) مؤسس کتابخانه احمدی درچاپ وانتشار کتابهای سودمند همکاری کرده‌اند موافقت بانتشار این اثرنفیس نمودند

کانون دانش پارس‌بدینوسیله‌اظهارسپاسگزاری ازاین اقدام نیك می نماید



بطوریکه ملاحظه میفرمائید بیاری خدا وهمت معظم له باطرز آبرو مندی چاپ وبنام نشریه پنجم کانون پارس تقدیم علاقمندان ودانش پژوهان میگردد

کانون دانش پارس چند کتاب دیگر نیز هم اکنون آماده چاپ دارد که بتوفیق خداوندی وهمکاری اعضاء کانون و بهمت ارباب دانش و بینش وسائل چاپ آنهاهم فراهم میگردد

شیراز اول بهمن ۱۳۳۴ – آغاز چهارمین سال تأسیس

دبیر کانون دانش پارس – علی سامی



وحيدالعصر، جامع المعقول و المنقول وفخر المحققين آيت‌الله سعيد

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه



بسم الله الرحمن الرحیم

دیباچه

چندسال پیش ، برحسب تصادف یکی دومسمط وغزل ازاشعارخلد آشیان حکیم دانشمند آیت‌الله آقاسیدعلی مجتهد کازرونی بنظر اینجانب رسید . پس ازمطالعه آنها دیدم که طبع گوینده بحری ذخارازجواهرحکمت وعرفان واقیانوسی ازلالی آبدار فضیلت وادب بوده است . هرچه درابیات آن مسمطات دقیق‌تر میشدم بعلورتبه ومقام شامخ ودرجه رفیع فقیدسعید بیشترپی میبردم وهرچه درابیات غزلیات وتضمین‌های او بهتردقت مینمودم آنهارا همطرازابیات خواجه بزرگوار «حافظ شیرازی» مییافتم لذاشوق سرشاری پیدا کردم که درجمع آوری آن دررآبداروجواهرگرانبها بکوشم ولذا درظرف چند سال متوالی درجستجووتکاپوبودم تاآنکه آنچه اشعارفارسی وعربی ازآنمرحوم دردست بود جمع آوری نمودم .

ازحسن تصادف ، سال گذشته یکی ازرفقای عارف مسلك که مرا شایق جمع آوری اشعارآنمرحوم میدید جنگی را به بنده دادوپس ازمطالعه معلوم‌شدکه جنگ مزبور عین‌جنگ شخصی مرحوم آقاسیدعلی‌است که بسیاری ازاشعارفارسی وعربی را بدست خوددرآن نگاشته‌است وبعضی‌راهم دیگران درآن‌پاکنویس کرده‌اند .

بالاخره پس‌ازاستنساخ آنهادرصدد برآمدم‌که آنهارابا اشعاریکه ازآنمرحوم در دست‌است مقابله‌کنم ودرصحت آنها بکوشم لذا با اجازه حضرت‌حجة الا سلام آقای صدرالاسلام که ازمردان شریف وبزرگواراست وبافقید سعید روابط خیلی نزدیکی داشته‌اند وبخصوصیات زندگی واخلاقی آنمرحوم بهترازهرکس واقف میباشند

هفته‌ای یکشب بمنزلشان رفته واشعارجمع آوری شده رابا اشعاریکه آقای احمدصدرنیا داشت مقابله نمودم ودرتصحیح وتنقیح آنهاکوشیدم وبدینوسیله ازایشان تشکرمیکنم

سپس با استفاده ازاطلاعات مطلعین ومخصوصاً نظریات حضرت آقای صدرالاسلام شرح‌حال مفصل وجامعی برای فقیدسعید نوشتم که ازنظرخوانندگان گرامی میگذرد.

وبسی خرسندم که نتیجه‌زحمات این چندسال بنده‌امروزبصورت کتابی درآمده وبهمت کتابخانه احمدی چاپ ومنتشرمیشود ونام وآثارآنمرد بزرگ که یقیناً درعصرخودنابغه بی‌نظیری بوده است باین‌وسیله ازفراموشی مصون‌میماند.

شیراز-۱۳۳٤

علی‌نقی بهروزی



بخش اول

⚙))(شرح حال)((⚙

مقدمه ـ درمیان علماء وفقهاء حکماء ومجتهدینی که درقرن اخیر درفارس (وشاید درایران) بوجود آمـده اند هیچکدام بدرجه رفیع ومقام شامخ حجةالاسلام آیت‌الله فقیدمرحوم **آقاسیدعلی مجتهد کازرونی** نرسیده‌اند زیراکه آنمرحوم؛ جامع معقول ومنقول بودودرکلیه علوم وفنون متداول آنروزسرآمد اقران بوده‌است .

درفقه واصول ، تفسیر وحدیث، منطق وکلام ، نطق‌وخطابه ، ادبیات وریـاضیات ، معانی وبیان ومخصوصا درحکمت وفلسفه استادمسلم بوده‌است درتقریروبیان وتشریح مسائل‌مشکل مهارت فوق‌العاده‌ای داشته‌است وعلاوه براینهمه‌کمالات وفضائل ، شعررا نیز نیکومیسرائیده ودراشعار«رحمت» تخلص میکرده‌است .

قصائد ومسمطات اوکه مشحون ازمعانی‌عالی ودقیق فلسفه‌وحکمت ، عرفان‌وتوحید است درنوع خودبی‌نظیرمیباشد . غزلیات عارفانه آنمرحوم پای‌کمی ازغزلیات اساتید ندارد . درتضمین‌هائیکه ازغزلیات حافظ ساخته‌است بهمان‌سبك خواجه داد سخن‌داده است خلاصه آنکه اینمرد روحـانی بزرك‌که ازمفاخرفارس بلکه‌ایران است یکی از نوابغی‌است‌که خاك‌پاك فارس‌اورا پرورانیده ومتأسفانه آنطوریکه بایدوشاید قدرمقام رفیع اورا نشناخته‌اند .

اگرحس رقابت ، رشك وکینه مانع‌نبود ومحیط فارس هم‌درتاریکی‌جهالت‌واغراض غوطه‌ورنبود یقیناًقدروقیمت آنعالم‌جلیل بیش‌ازآنچه اکنون معلوم‌است‌دانسته‌شده‌بود

وقتیکه، مغرضین پای منبرسودمند آنمرد بزرك می نشستند ویاکلمات پـرمغزاورا می‌شنیدند ، چون‌عقول قاصرآنها نمیتوانست بعمق‌معانی‌کلمات برسد ، بدرجه رفیع و مقام شامخ اوپی نمیبرد ند ویا دانسته پا روی حق میگذا شتند وبرای برگردا نیدن توجه مردم میگفتند : **الحکمة ضالة المؤمن** (ومعنی این جمله را بمیل خود تعبیر

میکردند) ولـذا آنمرد عالیقدر مجبور میشد که مجالس درس وبحث خود را برای خواص وعقول مستعده اختصاص دهد وازجامعه کناره گیری کند !

برای اینکه بهتراینمرد بزرگ را بشناساند هویت وسوانح‌عمری وخصوصیات اخلاقی اورا ذیلا باطلاع خوانندگان گرامی میرساند :

حاجی مجتهد ـ پدرمرحوم آیت الله آقـا سید علی مجتهد کازرونی مـرحـوم حجة الاسلام حاجی سید عباس مجتهد کازرونی است کـه درآنشهربه « حاجی‌مجتهد» معروف است ومورد توجه عمومی بوده‌است .

حاج میرزا حسن صاحب فارسنامه ناصری شرح حال اوراچنین نگاشته است :«۱»

«.... حاجی سید عباس مجتهد کازرونی طباطبائی درسال ۱۲۳۸ (هجری قمری) دربلده کازرون متولدگردید ودر کازرون تحصیل مقدمـات علمیه نموده وارد شیراز گردید وسالها با این مؤلف (مقصود صاحب فارسنامه است) محب ورفیق وهمدرس شفیق بود ودرخدمت غفران مآب میرزا ابوالحسن خان مجتهد مشهور به « فسائی» کتاب‌مطول را باهم آموختیم ودرسال هزارودویست‌وشصت واند ازشیرازبنجف اشرف رفته و درخدمت غفران مآبان شیخ محمد حسن نجفی وحاج شیخ مـرتضی دزفولی طاب ثراهما تحصیل مراتب فقه واصول نمود وبزیوراجتهاد زینت یافته ، عودبکازرون نموده چندین‌سال بنشرعلوم وفتـاوی مشغول بوده ، ده روزیا بیشترپیش ازوفات والد ماجدش درشیرازبرحمت ایزدی پیوست»

اولاد حاجی مجتهد ـ مرحوم حاجی مجتهد پنج‌فرزند داشته‌است که همه اهل فضل ودانش بوده اند واسامی آنها بترتیب ارشدیت سنی‌بقرارزیرمیباشد :

۱ ـ مرحوم آقا سیدعلی مجتهد

۲ ـ مرحوم آقا سید اسدالله که مردی فـاضل ودانشمند بوده‌ودرفقه، واصول و سایرعلوم درجه شامخی داشته وبدرجه اجتهاد رسیده‌است ودر زهد وتقوی وحکمت

---

۱ ـ صفحه ۲۵۲

وفلسفه بی نظیر بوده وبه «اشراق» معروف بوده است

۳ـ مرحوم آقا سید مرتضی که تحصیل دانش نموده بوده است

٤ـ مرحوم حاج سید محمد که مردی فاضل ودانشمند بوده است

٥ـ مرحوم آقا سید محمد رضا معروف به « فاضل » که از علماء و دانشمند ان بوده است

آیت الله آقا سید علی مجتهد ـ صاحب فارسنامه ناصری دردنبا له شرح حال مرحوم حاجی مجتهد؛ شرح حال مرحوم «**آقا سید علی**» را مختصراً چنین نگاشته است:

«... خلف الصدق (یعنی خلف حاجی سید عباس) کمالات اکتساب «**سید علی**» درعنفوان جوانی مشغول تحصیل مراتب علمیه است واز اجله سادات طباطبائی کازرونی فهلیانی است . جناب مستطاب (ایشان) مجمع ادب ، مقبول الوالالباب ، جامع معقول ومنقول ، قدوه مدرسین ، زبده مفسرین ، طره ناصیه سیادت ، غره جبهه سعادت» چون فارسنامه درسال ۱۳۱۱ هجری قمری نوشته شده وتاریخ تولد مرحوم «آقا سید علی» ۱۲۷۸ هجری قمری است ، لذا در این تاریخی که صاحب فارسنامه از او نام میبرد و تعریف میکند در سن ۳۲ سالگی بوده و در نجف اشرف بتکمیل تحصیلات اشتغال داشته و هنوز علو مقامش آنطوریکه باید وشاید نزد همه کس مکشوف نشده بوده است

باری مرحوم آقا سید علی در سال ۱۲۷۸ هجری قمری در کازرون متولد گردیده و درسن هفت سالگی بشیراز آمده وبمکتب سپرده شده است وچون پس ازمدتی پدرش دارفانی را وداع کرده ناچاربکازرون مراجعت نموده است ودرسیزده سالگی دوباره بشیراز آمده ودرمدرسه «**آقا بابا خان**» که یکی ازمدارس قدیمه شیراز است حجره گرفته وتامدت دوازده سال درآنجا بتحصیل اشتغال داشته است .

آنمرحوم استعداد وقریحه سرشاری داشته ودرهوش وذکاوت بی‌نظیر بوده‌است . چنانکه گویند درسن ده سالگی غالبی ازسوره‌های قرآن را درحفظ داشته است .



درشیرازنزد اساتید بزرك علوم معقول ومنقول راکسب نمود . مرحوم آقا سیدعلی صرف ونحو ، معانی وبیان ومنطق را نزد مرحوم حجة الاسلام آیت الله فقید مرحوم آقای حاج‌سید محمدعلی کازرونی«۱» (پدرگرامی حضرت آقای‌صدرالاسلام) که‌ازعلمای بزرك آندوره بوده‌اند تلمذ کرده وحکمت وفلسفه را نزد مرحوم حاجی شیخ احمد شانه‌ساز«۲» که از حکماء‌معروف‌بوده وفقه‌واصول رانزدمرحوم شیخ محمدحسین مجتهد کسب‌کرده است .

مرحوم آقا سید علی دردوران تحصیل نیز بتدریس طلاب اشتغال داشته وچون در فن تقریروتفهیم وتدریس مهارت بسیاری داشته است‌لذا حوزه درس آنمرحوم ازهمان اوائل خیلی قابل استفاده بوده و غالبی ازفضلاء ودانشمندان درحوزه درس او حضور یافته استفاده واستفاضه مینموده‌اند .

۱ـ مرحوم آیت الله فقید شادروان آقای حاج سید محمد علی مجتهد کازرونی ازاجله علماء وفحول فضلای دوره خود بوده است که علاوه بر مراتب تقوی و ورعی که داشته در علوم معقول ومنقول وادبیات عرب تبحر کاملی داشته است و کتاب شرح لمعه وقوانین ومخصوصاً کتاب معروف (مطول) را بهتر از همه تدریس میکرده است ولذا عده زیادی از علماء و مجتهدین وفقها ودانشمندان ازمجالس‌درس‌او استفاده‌واستفاضه‌مینموده اند‌ازاینرو‌عده‌زیادی از علماء و مجتهدین بزرك شیراز از شاگردان آنمرحوم بوده اند . مرحوم آقا سید علی بامرحوم فقید سعید خویشاوندی داشته است . آنمرحوم ازطرفداران جدی مشروطیت و آزادی بوداو‌پیشرفت آزادیخواهان ومشروطه طلبان در فارس مرهون طرفداری اینعالم جلیل بوده است

۲ـ مرحوم حاج شیخ احمد معروف به « شانه ساز » ازاجله علماء‌وحکماء عصرخود بوده که درعلوم معقول ومنقول ومخصوصاً حکمت وفلسفه تبحر کامل داشته است آنمرحوم در مسجد حاج علی محراب ومنبرداشته و درهمانجا نیزحوزه درس خود را تشکیل میداده است هنگام نماز عده‌کثیری بوی اقتدا میکرده وگروه بیشماری همیشه برای استفاده پای منبر او حضورمی یافته اند ـ بسیاری از علماء ودانشمندان از حوزه درس او استفاده میکرده اند ـ دراثردیدن نا ملایماتی ازشیراز بسامره هجرت کرد وبمحضر حجة الاسلام فقید مرحوم حاج میرزا محمد حسن شیرازی مرجع تقلید معروف آن زمان راه یافت و معزز و محترم بوده است . وی درهمان سامره وفات یافته است .

با اینکه درعرض دوازده سالیکه درشیراز بکسب دانش وفضیلت وافاضه اشتغال داشته شهرت عظیمی پیدا کرده است بازروح بلند پروازش قانع نشده وبرای تکمیل علوم عازم نجف اشرف که بزرگترین مرکزعلمی اسلامی بوده گردیده است . در نجف اشرف بحضور علماء بزرگ وفقهاء ومجتهدین عالیقدررسیده وبتکمیل معلومات پرداخته است ومخصوصاً درمحضر آیت‌الله فقید مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی پیشوای بزرگ شیعه فقه واصول راکسب کرده ومورد توجه وطرف اعتماد آنمرحوم بوده‌است . معروف است که هروقت مرحوم آیت الله خراسانی میخواسته اند مطلب مشکلی را تدریس کنند ویا مسئله ایرا طرح نمایندمیفرموده اند : «علیین کجا هستند؟» (مقصود ازعلیین مرحوم آقاسیدعلی کازرونی‌ومرحوم آقاشیخ علی‌ابیوردی‌بوده‌اند)«۱»

همچنین‌گویند که وقتی جمعی ازشیرازیها درمسئله مشکلی از مرحوم آخوند استفتاکردند آنمرحوم فرمودند : بابودن آقاسید علی چرا اهالی شیرازازمن استفتا مینمایند ؟!

این بیانات ثابت میکندکه مرحوم آخوند تاچه‌اندازه بعلو مقام ودرجه شامخ مرحوم آقاسیدعلی معتقد بوده است .

مرحوم آقا سید علی درمجامع علمی و در میان علماء و مجتهدین نجف و عراق که درآندوره خیلی زیاد بوده اند شهرت فوق العاده‌ای پیدا میکند و مورد توجه واقع میگردد زیرا که آنمرحوم در اکثر علوم و فضائل که جمع آنها در یکفرد مشکل است مهارت وتبحر کامل داشته است .

مرحوم آقاسیدعلی پس‌ازدوازده سال که درنجف اشرف اقامت داشته‌است درسال ۱۳۱۵ هجری قمری بکازرون عزیمت نموده واز طرف اهالی آنجا مورد استقبال

۱ـ مرحوم حاج شیخ علی‌مجتهد ابیوردی ازفحول علماء ودانشمندان اخیرشیرازاست که درفضل ودانش پس‌ازمرحوم آقاسیدعلی درعصرخود نظیر نداشته‌است . برای دانستن شرح حال‌اورجوع شودبکتاب «گنج سعادت» از انتشارات کتابفروشی احمدی شیراز



بسیاری واقع میشود وهمه‌ازوی تقاضا میکنند که برای ارشاد وهدایت مردم درآنشهر اقامت نمایند .

آنمرحوم دراثراصراربزرگان کازرون درآنشهر اقـامت میکند ولي چون محیط کازرون باروحیه اووفق نمیداده درسال ۱۳۱۹ هجری قمری بشیرازرهسپارمیگرددو درمسجد نوحجره گرفته بتدریس مشغول میشود ودرشاه چراغ نیزبامامت میپردازند .

وقتیکه مرحوم آیت‌اللهفقید آقاسیدجعفرمزارعی ، امام مسجد «علمدار» بنمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب‌گردید وبتهران رفت ، مرحوم آقا سید علی در آن مسجد بامامت ووعظ وخطابه مشغول‌گردید وبطوریکه نقل‌میکنند بقدری مردم برای استفاضه واستفاده ازبیانات آنمرحوم بمسجد علمدارهجوم میآورده‌اندکه در مسجد جائی باقی نمی‌مانده است

چون بیانات حکمت‌آمیزوخطابه های مؤثرآنمرحـوم فوق‌العاده جالب وقـابل توجـه بوده بنا بـدرخواست عده زیادی در حـرم مطهرحضرت احمد بن موسی «ع» (شاه چراغ) باقامه نمازجماعت ورفتن بمنبرمیپردازند . دراینجا نیزچه برای نمازوچه برای استفاده ازمنبرایشان بقدری جمعیت بوده و ازدحام میشده‌که جا برای همه‌کس نبوده است !

با اینحال ازرشك وحسد مغرضین وجهالت جمعی‌که دشمن دین ودانش بوده‌اند ناراحت بوده ولذا جلسه درس خود را بمدرسه «مقیمیه» که نسبتاً ازانظاردوراست و سپس بمنزل شخصی (واقع دراول محله‌بیات) انتقال داده ودرآنجا اسفار «**ملاصدرا**» و«**فصوص الحکم**» محی الدین اعـرابی راکه ازکتب معتبره حکمت است و فقه و اصول وکلام وتفسیر«صافی» تدریس میفرمودند

یکی از آقایان نقل‌میکردکه روزی مرحوم‌آقا سید علی‌برای عده ای ازطلبه‌های با استعدادکتاب «فصوص الحکم» تدریس میکرد ناگاه آخوندی ازدردرآمد وپرسید چه تدریس میفرمائید ؟ آنمرحوم برای اینکه ازشرزبان آن آخوند قشری خشك در



امان باشد کتابرا رویهم گذاشت و فرمود : کتاب «قصص‌الانبیاء» را مباحثه میکردیم !
دراثرحسن تدریس و مهارتی که در تشریح مسائل مشکل و غامض حکمتی داشته عده زیادی ازشاگردان آنمرحوم ترقیات بسیاری کردند و شهرت فراوانی بدست آوردند که معروفترین آنها عبارتند از مرحوم حاج شیخ محمدکریم و آقای میرزا محمد علی معروف به «حکیم»

خصوصیات اخلاقی آنمرحوم – مرحوم آقا سیدعلی خصائل و صفات خاصی داشته است . از جمله خصائص بارزاو (مناعت توأم با قناعت) بوده است – با اینکه دستش ازمال دنیوی تهی بوده و برای امرار معاش درمضیقه بوده است بازپیوسته قانع و خرسند بوده وگویا زبان حال خود را این شعرحافظ قرارداده بوده است :

دراین بازار اگر سود است با درویش خرسند است
خدا یا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

آنمرحوم پیوسته با طهارت بوده و درامور دینی و مذهبی فوق العاده دقیق بوده است و درعبادت و زهد و تقوی و بجا آوردن نوافل نظیر نداشته است از جمله خصوصیات آنمرحوم عبادتها وریاضتهای مشکل و طاقت فرسائی بوده که برای تزکیه نفس و رسیدن بمقامات عالی روحانی و معنوی متحمل میشده است چنانکه غالب شبها را بنمازو عبادت و سجده های دو سه ساعتی میگذرانیده است یکی ازمزایای دیگر آنمرحوم قدرت بیان و منبر داری ایشان بوده است آنهائیکه پای منبر آنمرحوم نشسته اند تصدیق میکنند که هیچکس درمنبرداری و قدرت نطق و بیان بپایه او نمیرسیده – در ابتدا قدری شمرده‌سخن‌میگفت ولی پس‌از ساعتی باسرعت وبدون لکنت زبان ویاسکته ای درمطالب فلسفی وحکمتی ویا اموراجتماعی یادینی ومذهبی بانهایت فصاحت وبلاغت سخنرانی وتحقیق مینموده است .

مرحوم آقا سید علی علاقه زیادی بعرفان وتصوف داشته است وچون مردرسته‌ای بوده این طریق با ذوق وفکراوتناسب داشته است ودراین راه با مرحوم



حاج مرشد کازرونی «۱» که مردی رسته وصوفی مشرب کامل عیاری بوده همقدم بوده است و ازمحضرشریف حضرت قطب العارفین مجد الاشراف قدس سره استفاضه فیوضات باطنیه مینموده وبهمین سبب هم برای آنمرحوم مرثیه ای گفته است که روی سنك مزارش حك گردیده وعین آنمرثیه درقسمت اشعاردرج شده است و لذا در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است . وی نسبت بکتاب «مثنوی مولوی» علاقه زیادی داشته است مسمطات وغزلیات عارفانه آنمرحوم دارای معانی بکرو مضامین عالیه ودقیق عرفانی است .
مرحوم آقا سید علی نسبت بخواجه حافظ شیرازی و اشعار اوعلاقه زیادی داشته و هر وقت مجالی پیدا میکرده بزیارت تربت او میرفته است و لذا چندغزل حافظ را تضمین کرده و بعضی را هم استقبال نموده است «۲»
از اینقراربا اینکه درعلم ومعرفت ، اجتهاد و حکمت ، درجه شامخی داشته ، درزهد و تقوی ؛ عبادت و ریاضت هم مقام ارجمندی پیدا کرده و در عرفان و تصوف هم بمقاماتی رسیده است و گویا مصداق کامل این شعر خواجه حافظ بوده است :
از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف
نکته ای هرگز نشد فوت از دل دانای او

۱- مرحوم حاج مرشدکازرونی یکی ازعرفای معروف وبنام قرن اخیرشیرازاست که مورد توجه عمومی بوده است . فرصت الدوله درآثارعجم شرح حال او را چنین مینگارد :
«... جناب حاج علی شهیر بحاجی مرشدکازرونی سالها است در شیراز چون گنجی بکنجی معتکف است ودراوایل حال تحصیل علوم ظاهری نموده - آخرکارراه سیر و سلوك پیموده الحال برسرش شوری ودردلش سروری است » -مرحوم حاج مرشد را پس ازفوت درقبری که خود قبلا آنرا حفر کرده بوده ، درجوارمزارحافظ مدفون کرده اند
۲ - گویند با اینکه هنگام حیات بحافظ و حافظیه علاقمند بوده است وقتیکه فوت میشود خویشاوندان او تردید پیدا میکنند که آیا او را بحافظیه ببرند یا جای دیگری ؟ و لذا در آن حالت تردید بدیوان حافظ متوسل میشوند وتفألی میزنند واین شعرمیآید
رواق منظرچشم من آشیانه تست کرم نما وفرود آ که خانه خانه تست
ولذا او را بحافظیه برده ودفن میکنند .



آزادی خواهی آنمرحوم ـ دراوان انقلاب مشروطیت برای مبارزه باعمال جور و ستم استبداد قیام کرد و با فکر روشنی که داشته برای بدست آوردن آزادی و مشروطیت کوشش بسیاری نموده وبرای اثبات فوائد مشروطیت دورساله (یکی بزبان فارسی و دیگری بزبان عربی) «۱» درفواید اجرای عدالت و مشروطیت مرقوم وچاپ و منتشر نمودند که فوق العاده مؤثر و طرف توجه واقع گردید. از اینرو باید آنمرحوم را یکی ازموجدین مشروطیت ایران دانست «۲»

نظر بفعالیتیکه در اینراه مبذول میداشت دربین مردم وملیون وجهه خوبی پیدا کرده ودو دوره بریاست انجمنهای ایالتی که درآن موقع تشکیل میشده انتخاب شده.

هنگام انتخابات دورهٔ دوم مجلس شورای ملی بعنوان «مجتهدطرازاول» بنمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید ولی بجهاتی درمجلس شرکت ننمود.

روشنفکری وفرهنگ پروری او ـ این مجتهد جلیل القدر با آن علو قدرو مرتبه‌ایکه درفقه واصول، حکمت وفلسفه، زهدوتقوی؛ عبادت وریاضت داشته است مردی روشنفکر وفرهنگ دوست ومعارف پروربوده است چنانکه درتأسیس مدارس

۱ـ این دو رساله که ازشاهکارهای آنمرحوم است دربخش چهارم چاپ شده است

۲ـ پس ازاعطای فرمان مشروطیت و شروع انتخابات مقرر گردید که اولین انجمن ایالتی فارس با جشن و سرورو تشریفات زیادی افتتاح گردد لذا جشن مفصلی درصحن حضرت شاه چراغ منعقد گردید وازایالات وقت و رجال نامی و علماء و اعیان و طبقات مختلفه دعوت شد که درآن شرکت نمایند و ازمرحوم آقاسید علی نیزدرخواست‌شده بود که برای آنروز مقالتی بنگارند.

آنمرحوم دو رساله نگاشت یکی بفارسی ودیگری بعربی (ایندو رساله دربخش چهارم چاپ شده است) و چون مدعوین حاضرشدند وصحن مملو ازجمعیت گردید بمنبررفته وخود رساله عربی را خواند و رساله فارسی را هم یکی ازخویشان آنمرحوم قرائت‌نمود. خواندن ایندو رساله درآن جشن و جمعیت زیاد فوق العاده مؤثرواقع گردید ومورد تمجید و تحسین حضار و مخصوصاً علماء و روحانیون واقع شد.

جدیده همه گونه همراهی ومساعدت نموده است .

پس ازاعطاء فرمان مشروطیت که تازه مدارس جدیده تأسیس وعلوم امروزی در آنها تدریس میشده توده مردم وبرخی ازروحانیون با آنها مخالف بوده اند مرحوم آقا سید علی نه تنها با تأسیس مدارس جدید مخالف نبود بلکه آنها راهم تشویق میکرده است .

درسال ۱۳۲۵ هجری قمری بتشویق آنمرحوم جمعی ازمعلمین روشنفکر بتأسیس **«مدرسه ملی»** اقدام نمودند ودرآنمدرسه علاوه برعلوم جدیده قرآن وشرعیات نیز تدریس میگردید وخود مرحوم آقا سید علی غالباً بمدرسه مزبورمی‌رفت وشاگردان ومعلمین را تشویق می‌نمود . «۱»

یکی ازمعلمین مدرسه ملی که شخص فاضل و دانشمندی است تعریف می‌کرد که تأسیس وبقای **«مدرسه ملی»** مرهون همراهی وپشتیبانی مرحوم آقاسیدعلی بود وغالباً خود آنمرحوم بمدرسه می‌آمد وازشاگردان امتحان مینمود وبرای تشویق بشاگردان ومعلمین پولهائی انعام میداد .

حقیقتاً اینگونه اعمال ازیکنفر مجتهد آنهم درآندوره خیلی تعجب آوراست و دلالت داردکه آنمرحوم مردی روشنفکروفرهنگ‌دوست بوده وگرفتارتعصبات‌خشک نبوده است «۲»

وفات آنمرحوم ـ مرحوم آقا سید علی روزپنجشنبه هیجدهم شهررجب سال

---

۱ ـ در سالنامه معارف فارس تحت عنوان « دبستان ملی ۱۳۲۵ ـ ۱۳۲۷ قمری » چنین نگاشته شده است «مرحوم علی اکبر وزیری ناظم دبستان اسلامیه پس از انحلال دبستان مذکور بمعیت آقایان محمد صادق فقیری ومرحوم حاج غلامعلی کازرونی (حقیقی) بهمراهی و مساعدت مرحوم آقا سید علی مجتهد کازرونی که یکی ازمجتهدین وارسته شیرازو جامع معقول و منقول بود دبستانی موسوم به «ملی» دائرنمود و این دبستان تاآخرسال ۱۳۲۷ قمری دائربود وبعدمنحل میگردد »

۲ ـ درسال ۱۳۳۳ خورشیدی برای احیاء نام این عالم جلیل بنا برتصویب شورا یعالی فرهنگ شیرازدبستانی را درشهرکازرون بنام «دبستان مجتهد» نام نهاده‌اند

یکهزاروسیصدوچهل وسه قمری مطابق بیست ودوم برج دلو(بهمن ماه)۱۳۰۳شمسی درسن شصت وپنج سالگی درشیراز دارفانی را وداع کردودرایوان شمالی تکیهٔ حافظیه مدفون گردید .

اینك شرحی راکه بمناسبت وفات آنمرحوم درشماره ۲٤ سال چهارم روزنامه عدالت «۱» چاپ شیراز مورخه یکشنبه ۲۱ رجب ۱۳۴۳ مطابق ۲٥ دلو ۱۳۰۳ درج شده است عیناً نقل میگردد :

فقید علم و ورع و تقوی

حضرت حجة الاسلام آیت الله فی الانام آقای آقا سید علی مجتهد کازرونی که ازشاگرد های مرحوم آیت الله خراسانی قدس سره و پس ازآن بزرگوار اعلم وافقه مجتهدین طرازاول و مدت سی سال در شیراز بنشر علم و ترویج احکام شرع اسلام مشغول بود ومیتوان گفت که درتمام ایران درمجموعه فضائل وکمالات وادبیات و حکمت واصول و فقه و اخبارو احادیث ثانی و نظیر نداشت درسن شصت وپنجسالگی روزپنجشنبه ۱۸ شهررجب براثرضعف و نقاهت وکسالت روزی معدود عالم فانی را وداع وبدرود و بسرای جاودانی رحلت فرمودند .

برای سوگواری وعزاداری آنمرحوم سه روزبازارها بسته وبمراسم ترحیم پرداختند حجج اسلامیه عموماً هرروز درمجالس ترحیم آن بزرگوار باصمیمیت قلب شرف حضوربهمرسانیده وعصرروزشنبه مجالس ترحیم آن‌بزرگوارازطرف ایالت‌جلیله وآقای قوام الملك وحجج اسلام برچیده شد .

ازوفات این عالم بزرگوارعموم حجج‌اسلام وبازماندگان آن عالی مقدار بخصوص آقازادگان معظم آقای آقاسید محمد وآقای سید حسام الدین واخوی ایشان حاجی

۱ـ روزنامه عدالت ازجرائد مهم آنروزشیرازاست که دارای مقالات سودمند ومطالب گوناگونی بود وکلیه مطالب و مندرجات آن از طرف دانشمند معروف آقای حاج شیخ عبدالکریم سعادت نوشته میشد .

سید محمد واقارب ایشان را تسلیت وتعزیت میگوئیم :

عاش سعیداً ومات سعیدا و غریباً ـ آزادانه و خوشبختانه زندگی نمود ولی مردم قدراو را ندانستند ـ رحمة الله علیه رحمة واسعه .

همین روزنامه درشماره ٣٥ مورخه یکشنبه ٢٨ رجب ١٣٤٣ مطابق ٤ حوت (اسفند) ١٣٠٣ درذیل اخبار کازرون چنین نوشته است :

« ... همینکه خبروفات حضرت آیت الله آقـای آقـا سید علی مجتهد کازرونی واصل شدعموم اهالی متأسف و متألم گشته فوراً در مسجد نـو وبازاربرای ترحیم آن بـزرگوارمجالس فاتحه خوانی برپاگردید وهرکس بنوبه خـود عـزاداری نمود شاگردان مدارس ومکاتب نیزدرمراسم عزاداری شرکت کرد نـد وکسبه وتجار تـا سه روزبازارها را بستند .» «١»

درسال ١٣١٦ شمسی که آرامگاه حافظ بطرزجدید ساخته شد آنچه سنك قبردر داخل حافظیه بود برداشتند ولذا چندسال پیش سنك قبردیگری برروی مزارآنمرحوم نصب نمودندکه عین کتیبه آن چنین است :

«کل من علیها فان ، آرامگاه جنت مکان اعلم العلماء العاملین وافقه الفقهاء الراشدین حاوی الفروع والاصول جامع المعقول و المنقول فرید الدهرو حید العصرمنظورصاحبان نظرو مقصود ارباب ذوق وهنرآقا سید علی مجتهد کازرونی الاصل وشیرازی المسکن طاب الله ثراه فی شهررجب المرجب یکهزارو سیصد و چهل ودوقمری ١٣٤٢»

---

١ ـ آقای صدرالاسلام که در موقع فوت آنمرحوم درتهران اقامت داشته‌اند تعریف میکنند که : چون خبر فوت آقا سید علی بتهران رسید از طرف نمایندگان فارس مجلس ختم مجللی برای آنمرحوم منعقد کردند و علماء ورجال طرازاول وعده زیادی ازطبقات مختلفه درآن‌شرکت نموده و مرحوم مدرس نماینده معروف و لیدر اقلیت آنروز که نسبت بفقید سعید علاقه زیادی داشت درتجلیل آن مجلس کوشید و مخصوصاً سردارسپه (اعلیحضرت فقید) هم که درآن تاریخ رئیس دولت بوده درمجلس ختم مزبورشرکت نمود



متأسفانه دراین کتیبه سال رحلت آنمرحوم رابجای یکهزار و سیصد وچهل و سه یکهزاروسیصدوچهل ودوحك کرده اند .

اولاد آنمرحوم - ازمرحوم آیت‌الله آقاسید علی سه فرزند ذکور ودوانا ث باقیمانده است . فرزندان ذکورآنمرحوم عبارتند از :

۱- حجة الاسلام آقا سید محمد احیائی
۲- آقای سید حسام الدین مجتهد زاده
۳- آقای سید حسین مجتهد زاده که اکنون درخدمت فرهنك فارس میباشد

آثار آنمرحوم - آثارمهم ضبط شده آنمرحوم عبارتند از :

۱- یکدوره اصول که تألیف کرده اند
۲- دورساله درفوائد مشروطیت که ذکرآنها رفت
۳- مقداری اشعارفارسی که دربخش دوم این کتاب چاپ میشود
٤- مقداری اشعارعربی که دربخش سوم چاپ میگردد .

اشعار آنمرحوم - مرحوم آیت الله آقا سید علی با اینکه مردی روحانی بوده است ولی بواسطه اطلاعات عمیقی که درزبان و ادبیات فارسی وعربی داشته و مخصوصاً قریحه و طبع بلندی که خداوند بوی عطا فرموده بوده درمقام سرودن اشعار نیزمهارت و استادی زیادی از خود نشان داده است .

آنمرحوم درشعر «رحمت» تخلص میکرده است .

مسمطات فارسی او با اینکه مشحون ازمعانی دقیق حکمت و توحیدو اصطلاحات فلسفی و عرفانی است باز آنهارا در نهایت سلاست وانسنجام سروده است و مخصوصاً مسمطسوم او بـا اینکه خودرا برعایت قافیه بترتیب حروف «ابتثی» ملزم کرده‌است در هیچ جا درتنگنای قافیه درنمانده است .



درتضمین هائیکه ازغزلیات معروف حافظ کرده بخوبی از عهده بر آمده است غزلیاتش نیز باغزلیات اساتید سخن لاف برابری میزند .

ازهمه اینها مهمتر اشعار عربی آنمرحوم است که ازنظر معنی وشعری دارای محسنات زیادی است وبرای یکنفر فارسی زبان سرودن اینگونه اشعار عربی آنهم درخصوص مسائل حکمتی کارساده نمیباشد . ومخصوصاً مسمط عربی او که درحکمت وتوحید وچگونگی خلقت ومدح حضرت رسول ومنقبت حضرت امیرعلیه السلام است ازشاهکار آنمرحوم میباشد وقدرت اورادرزبان عربی بخوبی مینمایاند



بخش دوم

«(اشعار فارسی)»



الف ـ مسمطات

این مسمط غرا و بی نظیر درحکمت و توحید و مدح حضرت رسول (ص) و منقبت حضرت صاحب الزمان (عج) میباشد ودارای شصت بند است و جودت ذهن و قدرت طبع فقید سعید را بخوبی ثابت میکند ـ گفتن اینگونه مسمطات که متضمن مسائل غامض فلسفی ونکات باریك حکمتی بوده و ازاصول و قواعد شعری هم منحرف نگشته و در تنگنای قافیه گیر ننمایند کارمشکلی است و ازعهده همه کس برنمیآید . خوانندگان باید هنگام خواندن آن دقت زیادی بخرج دهند .

حق آینه آدم و مرآت جهانست — اعیان همه چون عکس درآینه عیانست

در صورت عالم رخ زیباش نهانست — عالم بمثل چون تن ومرآت چوجانست

جان در تن عالم همه چون روح روانست

خوان «هو معکم» «۱» راکه بودشاهد گفتار

آئینه ذاتند همه انفس وآفاق — مرآت صفاتند همه اسطر و اوراق

خورشیدجمالش بجهان کردچواشراق — پرگشت زانوار دل و دیده عشاق

ذاالکل مجالیه من الصدر الی الساق

آیات معانیه من النور الی النار

در دیده آنکو شد از آن نور منور — هر یك زحق و خلق بود مظهر دیگر

اندر نظری حق بود آئینه انور — کاندر رخ او خلق بود جمله مصور

در نظرهٔ دیگر همهٔ خلق چو مظهر

کآیات جلالش بجمالش کند اظهار

۱ـ هوالذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر ـ آیه ٤ سوره حدید

هرچند بود ظاهر حق در همه آیات — لیکن بود او باطن در مرتبه ذات

هم ظاهر و هم باطن چون صورت مرآت — خورشید«۱» رخش جلوه گر آید چو بمشکوات

روشن شود از پرتو او جمله زجاجات

برده است سنا برق رخش، نور ز ابصار

چون شاهد غیب از نظر خلق بدی دور — چون گنج نهان از دو جهان آمده مستور

جز ذات و صفاتش نبدی ناظر و منظور — جز قدرت ذاتش نبدی قادر و مقدور

در مرتبه قهر جلالش همه مقهور

از شعشعهٔ نور جمالش همه انوار

حق بود و نبد در بر او صورت اعیان — درساحت «واجب» نبود عالم «امکان»

«کان الله»«۲» را دان بیقین شاهد و برهان — این نکته عجب نیست که الان کما کان

آری نبود جسم چو در مرتبه جان

با ذات مؤثر نبود رتبهٔ آثار

معلول کجا همسر علت بود آخر؟! — یا مظهر حق کی بد در رتبه ظاهر

هر چند زظاهر نبود دور مظاهر — خود نیست زمقدور جدا قدرت قادر

مقدور تو مقهور بدان قادر قاهر

عالم همه مقهور حق و حق همه قهار

هرچند که ذات ازلی واحد و یکتاست — اسماء و صفاتش بیرون از حد احصاست

زیرا که کمالات جهان لا یتناهی است — حق واجد کل است چو در رتبهٔ علیاست

هر رتبه علیا نگری واجد دنیاست

دریا را بنگر که بود مجمع انهار

۱- نسخه دیگر : مصباح

۲- کان الله ولم یکن معه شیئی (حدیث نبوی)

چون جامع اضداد ببرهان بود اکمل هم فاقد ضد است بدان ناقص و معتل

پس آمده‌حق شاهدوغیب ،آخرو اول ز آنروست که قرآن‌شده تنزیل‌ومأول

از غیب کلام ازلی آمده منزل

هم شاهد ظاهر شد و هم باطن اسرار

زاینرو ست که اسماء الهی شده ظاهر گردیده جمالش متجلی بمظاهر

غائب بود از دیده و در باصره حاضر هر چند جمالش شده منظور مناظر

انوار جلالش شده دور از همه خاطر

لاتدرکه العین‌وهویدرك الابصار

ذاتش‌چودراوصاف بسرحد کمال‌است ناچار در اعیان متجلی بجمال است

لیکن زدو عالم متعالی بجلال است هم فاقدمثل‌است چودارای مثال است

این نکته عیان در نظر صاحب حال است

کاو با همه یار است وجدا از همه اغیار

درغیب چوگنجی رخ آن یارنهان بود باخویشتنش عشق‌نهانی بمیان بود «۱»

اسمی‌نه‌زجسم وخبری‌نزدل وجان‌بود نه ازدو جهان نامی وازخلق نشان‌بود

نه عرش و نه کرسی،نه زمین ونه زمان بود

جز یار نبد هیچ در آن مرتبه دیار

لیکن چوسراسربود آن نارهمه نور در هیچ حجابی نتوان کردش مستور

زان نورجمالش شده نزدیك بهردور حتی شده‌روشن زشعاعش‌شب دیجور

جز نور نباشد بجهان ناظر و منظور

آری نبود ظلمت ، خود قابل دیدار

ذاتش شده محجوب در انوار کمالات رویش شده مستور در استار شئونات

۱ـ کنت کنزاً مخفیاً فاحببت‌ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف (حدیث قدسی)



زاینروست که گردیده صفاتش حجب ذات خورشید رخش جلوه گر آید چو بذرات «۱»

گردند زاشراق رخ شاه همه مات

بگشاید اگر چهره زیباش زاستار

درذات وصفاتش نظری چون زصفا کرد عشق رخ زیباش بدل یکسره جا کرد

باخویش بسی عیش در آن غیب سرا کرد بنیان محبت زوفا بر سر پا کرد

تا جلوه زمهر آنمه خورشید لقا کرد

کرد او زمحبت بجهان مهر خود اظهار

پس گشت محبت سبب هستی عالم با معرفت حق چو قرین آمد و توام

آری چو شد این هر دو صفت باهم همدم گردید همه وضع جهان جمله منظم

از لوح و قلم ، ارض و سما ، آدم و خاتم

از عقل و دیگر نفس و دیگر جسم بیکبار

پس خیمه ایجاد بصحرای عدم زد بر لوح حدوث از قلمش نقش قدم زد

در صفحهٔ آفاق زآیات رقم زد مهری زصفا بر دل ارباب کرم زد

بر گنج سلیمان جهان خاتم جم زد

افراخت بعالم علم ، آنشاه جهاندار

چون کرد تجلی بجهان هستی مطلق ترتیب جهان گشت ازاین جلوه منسق

حق مصدر ایجاد شد و عالم مشتق بر خلق نمود آیت توحید محقق

حتی یتبین لهم الله هو الحق

چون ذات مؤثر نتوان دید در آثار

خورشید جمالش بجهان جلوه گر آمد از مشرق دل مهر رخ یار بر آمد

شد روز وصال وشب هجران بسر آمد معنای حق از خلق نهان درصور آمد

بس نکته عیان در دل صاحب نظر آمد

---

۱ ـ نسخه دیگر : بمرآت

بی پرده چو آن یار عیان گشت در انظار

هان مژده که شاه ازل از غیب عیان شد — خصمش چو عدم از نظر خلق نهان شد

در جسم جهان فیضش چون روح روان شد — عالم بمثل چون تن و دلدار چو جان شد

از فیض بد یعش چو معانی که بیان شد

شد در کثرات آیت توحید پدیدار

بگشاد بایجاد چو فیاض ازل دست — درهم سپه ملك عدم را همه بشکست

با مهر جمالش حجب کثرت پیوست — وازقهر جلالش همه اعیان جهان پست

از نشأه خمخانه عشقش همه سرمست

وا ز جذبه میخانه شوقش همه هشیار

چون شد گه ایجاد جهان، صانع تقدیر — بر لوح نمود از قلم، اعلا تحریر

نقاش ازل از قلم صنع بتدبیر — درصفحه دل نقش جهانکرد چو تصویر

شد دائره سان نقطه توحید بتدویر

پس چرخ فلك گشت از این دائره دوار

چون نقطه بود بدء حروفات بترقیم — کاید بظهور از مدش خط گه ترسیم

پیدازخط راست «الف» از کج او «جیم» — چون دائره ناقصه «نون» تامه شد «میم»

پس حرف زخط، خط زنقط یافته تقویم

در حرف بجز نقطه و خط نیست پدیدار

عالم چو حروفست و حقش نقطه وحدت — کاز سیر خطش گشته عیان عالم کثرت

تألیف نموده خط فیضش زمحبت — در دائره عالم او غیب و شهادت

از جمع حروفات بسی آیت رحمت

درلوح جهان کرده بترتیب حق «۱» اظهار

موجود چو شد سلسلهٔ عالم امکان — از قدرت خلاق جهان قادر سبحان

۱- نسخه دیگر : خود

بودند چو اعیان جهان صورت بیجان　　　از فیض دمید از نفسش روح دراعیان

آ ن رو ح بتحقیق بو د ، کا مل ا نسا ن

سر حلقه ا قطا ب جهـا ن ا حمد مختا ر

لوح و قلم و نفس و دگر عقل مجرد　　　شمس وقمرو عرش وسما ، قصر مشید

مطلق ز همه قید با طلا ق مقید　　　جمع آمده با واجب و ازممکن مفرد

هم حامد وهم احمد ومحمود ومحمد(ص)

ختم ر سل و ها د ی کل ، سید ا خیا ر

هم مصد ر ایجا د وهم اوصا در اول　　　هم مظهر انوار حق و ظا هـر کمل

هم ا و ل ثـا نی بـو د و ثـا نی ا و ل　　　هم جسم مجر د بو د و روح ممثل

هم ظا هر و هم با طن و تنز یل و مأ و ل

هم و ا قف پنها نی و هم کا شف ا سر ا ر

د ر میم محمد چو ا لف شد متجلی　　　ا حمد بظهور آمد از این نور تجلی

ما هیت ا و شد بو جو د ش متحلی　　　شد مظهر ا شرا ق جما لی و جلا لی

د ا نی ز حق و بر همه عا لم متعا لی

فا نی زخود و چون حق با قیست با دوا ر

سلطان رسل جامع کل ،مجمع توحید　　　برهان سبل ، آیت قل ، منبع تمجید

روح ملك ا ز با طن او یا فته تأ یید　　　قصر فلك ا ز ظا هر ا و یا فته تشیید

یك ذره زا نوار جما لش مه و خور شید

یك جذوه ز جذ و ا ت جلالش سقرو نـار

او اول هر ممکن وهم ثا نی واجب　　　کا ز ر تبه بود از همه اعلی بمرا تب

حقرا گه تکلیم خطا بست و مخا طب　　　کل را بصف حشرمثیب ا ست ومعاقب

گرد نـد ا گر خلق جها ن منشی و کا تب

تسطیر یکی مد حش نا ر ند در ا سطا ر



چونکرد سوی حق سفر اندر شب معراج — بنهاد بسر آنشه اقلیم بقا، تاج

بگرفت زسکان سماوات زجان باج — او از همه مستغنی و با او همه محتاج

زیرا که جهان قطره و او چون یم مواج

خود قطره چه باشد ببر قلزم ذخار

در عالم اسماء پس از جلوه اقدس — حق شد متجلی چو در آن فیض مقدس

صبح الازل من افق الغیب تنفس — **فالحق اراد و قضی الامر و هندس**

اشکال جهان را بمربع و مخمس

پس هندسه پرداخت بترتیب در اینکار

هر فیض که از مبدء فیاض بعالم — فایض شود، او هست در آن فیض مقدم

اسم الله را چونکه بود مظهر اعظم — پس برهمه آفاق و نفوس اسبق و اقدم

در صورت فرزند بمعنی اب و آدم

این نکته عجب نیست بر مردم هشیار

در ملك وجود آنشه اقلیم ولایت — بخشنده جود است ز حق بهر عنایت

خواند ببهشت اهل جنان را بهدایت — راند بجحیم اهل زیان را بغوایت

هم مبدء کل است و هم او ختم و نهایت

هم باعث ایجاد و هم او وارث اثار

همچون خلف صالح«۱» او «حجت قائم» — کاز قدرت او عرش برین راست قوائم

وز عصمت او قلعه دین راست دعائم — از مغنم فیضش همه دارند غنائم

هم ناطق وهم صامت و هم مفطر و صائم

هم ظاهر و هم باطن و هم نابت و سیار

در ملك ولایت شده سلطان سلاطین — در رتبه او جمله مراتب شده تضمین

کاو بود ولی و همه بین الماء والطین — سابق گه انشاء چو لا حق گه تکوین

۱ـ نسخه دیگر: صادق

در علم بود اول اقطاب و نبیین
در فضل بود ثانی پیغمبر مختار

او ختم ولایت شده در عالم ایجاد — چون بدء وجودات بود درگه اشهاد
قطب نقبا گشته چو سر حلقه اوتاد — هم مهدی وهم هادی خلقست بارشاد

معموره عالم شود از عدل وی آباد
زان پس که خراب آید از ظلمت اشرار

در مرتبه ختم ولایت اگر آن شاه — باجد گر امیش علی(ع)آمده همراه
نبود عجب اندر نظر مردم آگاه — زیرا که ولایت نبود جز اثر الله

باشد اثر واحد هم واحد ویکتا
خورشید یکی لیك مرائی شده بسیار

خورشید چو هر روزه زمشرق بدر آید — در آینهٔ هر بصری جلوه‌گر آید
در هر نظری گرچه بجلوه دیگر آید — یاصورت بسیار زوی درنظر آید

بین معنی واحد بهزاران صور آید
آندم که نماید بمرائی مه رخسار

پس شمس ولایت که بود واحد مطلق — زیرا که بود آئینه تامه حق
وحدت بود وکثرت از او آمده مشتق — از اول وآخر شود این نکته محقق

از نور جمالش دو جهان یافته رونق
وز نار جلالش شرر افتاده بهر نار

اسم الله را مظهر کامل گه تنزیل — چون حق بودش باطن در عالم تأویل
حق‌است باجمال‌چوخلق‌است‌بتفصیل — از مصدر عقلش شده مشتق دل جبریل

هم فایض روح است زصورش بسرافیل
هم قابض جان از ملك الموت باجبار

صبح ازل ازماه رخش مهرفیروز است — شام ابد ازگیسوی اوغالیه سوزاست



از بدر جمالش شب عشاق چو روز است — یك نكته ز نقطه «۱» دهنش كشف رموز است

گنجینه قلبش كه ز اسرار كنوز است

بحریست پر از دانش و گنجی است ز اسرار

چون در طلب كعبه حق قطع منازل — كرد ، او ز صفا یافت مقام از حرم دل

شد منقطع از خلق و بحق آمده واصل — فانی شده ظل الله در سایه «۲» ذی ظل

آری چو شود سایه بخورشید مقابل

نز سایه اثر ماند و نز هستیش آثار

او شاه جهانست و جهان جمله گدایش — شاهان چو گدایان بسر خوان عطایش

حاتم چو بخیلی است در اقلیم سخایش — ریزند سر از راه وفا در كف پایش

بنماید اگر چهره خورشید نمایش

آندم كه كند جلوه رخش بر در و دیوار

در بندگی شاه ازل یافت تمامی — كافلاك كمر بسته شد ندش بغلامی

آمد حرمش كعبه هر خاصی و عامی — از لعل لبش یافته دل شیرین كامی

از ابر عطایش شده هر جامد ، نامی

از شوق لقایش شده هر ثابت ، سیار

از تیغ كجش راست شود رایت اسلام — و از لف لبش نشر شود آیت احكام

از الفت مهرش شده روشن رخ ایام — واز سطوت قهرش رخ هر شام سیه فام

وز آتش عشقش شده پخته دل هر خام

وز نور جمالش شده روشن رخ هر نار

جانش چو بود معتكف عالم لاهوت — جسمش شده هم مؤتلف نشأه ناسوت

بگشاید اگر وقت بیان حقه یاقوت — از آب حیات لب او یافته دل ، قوت

۱ـ نسخه دیگر : شیرین ۲ـ نسخه دیگر : هستی ۳ـ نسخه دیگر : لقایش



سباح بدریای حقیقت شده چون حوت
سیاح بصحرای طریقت شده بسیار

چون گشت عیان صبح شب نیمه شعبان سر از افق غیب زد آنمهر درخشان
گردید منور ز رخش عالم امکان ازدیده «نرجس» شد بس جوی بدامان
تا آمد در دامنش آن سرو خرامان
آری ندمد سرو مگر بر لب جوبار

از عرش الهی بزمین کرد تنزل روئیدز «نرگس» بگلستان جهان گل
بردور رخش گیسوی مشکین بتسلسل گفتی بهم آمیخته با هم گل و سنبل
گلزار حق از زلف و رخش یافت تجمل
آری بوداز سنبل گل زینت گلزار

بنهاد چو خورشید رخش رو بسر خاك در سجده بیفتاد چو از غایت ادراك
شد خاك چو آب از اثر جبهه او پاك جبریل سپس بردش در عالم افلاك
تا سجده کنندش زدل و جان همه املاك
زیرا که جهان بنده و او شاه جهاندار

بنگر شرف و رتبه او را که بفرهنك در سن صبی بر سر افلاك زد او رنك
پیمود ره حق بحقیقت نه بفرسنك در ساحت معراج شد از معرکهٔ تنك
زانجم زده از سم سمندش بفلك سنك
از بسکه جهانید ابر گنبد دوار

آنشاه چو برد فرف عشق ازلی شد ازفرش بعرش ملك لم یزلی شد
گفتی که بشبرنك دگر باره «علی» شد بر خلق جهان **دابةالارض** جلی شد
زیرا که در اخبار مؤول بولی شد
کاز ارض برون آید در آخر اعصار

لیکن نه چنین ارض که ارض دگراستی کازمشرق وی شمس ولی جلوه گراستی

خوان (یوم تبدل«۱») را کاز حق خبر استی | در عالم تأویل ، گر اهل نظر استی

کان ارض حقایق شد و این از صور استی

این مغرب ظلمت بود ، آن مشرق انوار

ازخلق دو عالم سفری چو نسوی حق کرد | استار سماوات علی را همه شق کرد

تا سیر عوالم طبقاً بعد طبق کرد | ازحق سفری بازسوی ملك غسق کرد

تا در همه عالم بتوان نظم و نسق کرد

چون ناظم کونین بود در همه ادوار

از غیب چو در عالم ناسوت قدم زد | ازحمد حق و مدح رسول الله دم زد

بر لوح دل آیات حق از علم رقم زد | گفتی ملك العرش ابر فرش علم زد

یا کعبه مقصود سرادق بحرم زد

کاو نقطه توحید و جهانش خط پرگار

از ذات الهی چو نبینند نشانی | زیرا که نگنجد بزبانی و مکانی

هرچند ازاو نیست جدا جسمی وجانی | پس بایدش از لطف بهر عصر و زمانی

از بهر خلافت بجهان جلوه و شانی

تا خلق نپویند ره شبهه و انکار

پس دوره ماکزهمه ادوار فزو نتر | شد نوبت سلطانی آن شاه مظفر

در ظاهر اگر زوشده این دوره منور | لیکن بحقیقت بودش در همه مظهر

در ذات مقدم بصفا تست مؤخر

کاو راست بمرآت جهان مظهر بسیار

شاها توئی آن مظهر اسماء الهی | کاوصاف کمال تو بود نامتناهی

نشناخت کسی ذات وصفات تو کماهی | افراخته ای تا بجهان رایت شاهی

خلقند مطیعت باوامر چو نواهی

چون ریزه خور خوان تو هر ثابت وسیار

۱ـ یوم تبدل الارض غیرالارض والسموات وبرزوالله الواحدالقهار ـ آیه ۴۹ سوره ابراهیم

تو مظهر ذات حق و مرآت صفاتی | زیراکه سراپای همه‌جلوه ذاتی
چون نور صفت ساری اندر ظلماتی | حقا که تو اندر ظلمات آب حیاتی

هم راه هدائی تو و هم باب نجاتی
بیگانه ای از خلق چو با حق شده‌ای، یار

ایشاه جهان ایکه شها نند گدایت | بادا دل و جان همه عالم بفدایت
بگشای تو آن چهره خورشید لقایت | تا سرفکند «رحمت» چون خاك بپایت

درد دل او راست تمنای دوایت
جز این نبود مقصدش ای مقصد اخیار



مسمط دوم

این مسمط غرا نیزدرحکمت و توحید و عرفان و مدح و منقبت حضرت امیر المؤ منین علی علیه السلام میباشد و۳٦ بند است ودر جای خود اهمیت زیادی دارد .

دوش رسید این ندا ز غیب بگوشم کازجذباتش نه عقل ماند و نه هوشم
چون خم می از شراب شوق بجوشم لیك بلب از بیان عشق خموشم
آری نباید بیان عشق بگفتار

کای شده محبوس در رسوم علایق آمده مأیوس از علوم و حقایق
بسته دل و دیده در حجاب مضایق دور ز خلاق و آشنا بخلایق
گشته مکین در سرای عالم پندار

تا بکی ای جان اسیر عالم جسمی ؟ گشته نهان همچو گنج زر بطلسمی
نیست ز نام خدای پیش تو اسمی وز برکاتش نه بهره ای و نه قسمی
وز یم جودش نه اندکی و نه بسیار

نعمت حق نی همین طعام و شرابست رحمت فیضش نه این شراب و کبابست
آری قوت تن از علوفه و آبست لیک روان را روان زسکر شرابست
سکر شراب از شراب خانه اسرار

هر که شد ازبادهٔ محبت «حق» مست جان صفت از سلسلهٔ علایق تن رست
پای بعالم زد و بطره او دست رشته کثرت برید و وحدت پیوست
چشم گشوده بیار و بسته ز اغیار

هر که ز اغیار سخت بیخبر آید جلوه یارش مدام در نظر آید
تلخی ایام هجر او بسر آید « بار دگر روزگار چون شکر آید»
کامش شیرین شود ز لعل شکر بار

هر چه عیانست در سراچه امکان جلوهٔ حق است در مجالی اعیان

نور رخش آشکار و آینه پنهان مژده هلا عاشقان که چهرهٔ جانان

سر زده چون آفتاب از در و دیوار

شاه ازل خیمه زد بساحت آفاق کرد جهان را پر از تجلی اشراق

گشت جمالش فروغ دیدهٔ عشاق روح الهی روان بقالب مشتاق

گشته روان همچو آب سیل بکهسار

نور خدائی بخلق و امر عیان شد روح الهی بسر و جهر روان شد

سر حقیقت بر اهل حال بیان شد نور حق اندر حجاب خلق نهان شد

چونکه بظلمات شب مشارق انوار

پرتو مصباح از زجاجه مشکوات کرد تجلی چو آفتاب بمرآت

کوکب دری شکست لشکر ظلمات خصم بد اختر شد از تجلی شه، مات

برد سنا برق او فروغ زابصار «۱»

شاهد غیب از حجاب عالم ابداع جلوه‌گر آمد سپس بعالم اوضاع

کرد مثالی ممثل از همه انواع جاوز الاثنین سره والقد شاع

فی کثرات التعینات بالانوار

فیض نخستین اوست «صادر اول» زان پس ارواح انبیا شد و کمل

نور سپهبد دیگر مثال ممثل آیت حق گشت از این نظام مفصل

جمله بمعنی یکی و صورت بسیار

عالم هستی تمام شرح جمال است مظهر اسماء با جمال وجلال است

مظهر اوصاف قادر متعال است خالی از شوب نقص و پرز کمال است

روشن از نور پاك حضرت جبار

یار چو گنجی بکنج غیب نهان بود با رخ خود عشقبازیش بمیان بود

نی خبری از جهانیان و جهان بود نی اثری از مکین و نی زمکان بود

۱- اشاره است به آیه نور: **الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة ۰۰۰ الخ**

خانه پر از یار و خالی از همه اغیار

لیك بهر جا که حسن رخ بنماید گر زهزاران حجاب چهره گشاید
با رخ زیبا مدام پرده نشاید بین که بهر صبح آفتاب بر آید

تا بنماید جمال خویش با بصار

زانشه هستی بملك خویش علم زد خیمه ایجاد در دیار عدم زد
برصفحات حدوث نقش قدم زد صورت عالم بلوح علم رقم زد

چون بسر عرش نام «حیدر کرار»

شاه جهان تاجدار عالم شاهی مهتر آئینه جمال الهی
راه بذاتش نبرده خلق کماهی ریزه‌خورخوان او چه مرغ وچه‌ماهی

بنده فرمان اوست ثابت و سیار

شمس فلك آینهٔ ظهور جمالش نفس ملك ذکرخوان وصف کمالش
عرش برین پایه ای ز قدر جلالش چرخ مهین حلقه ای زطوق نعالش

چونکه کلام الله آیتیش ز گفتار

عالم ارواح مزج در بدن او صورت اشباح درج پیرهن او
خار گلستان دهر درچمن او جان جهان را حیات از سخن او

«کن فیکون» آیدش سخن‌گه اظهار

شد ز حسامش بلند رایت توحید چونکه زنامش پدید آیت تمجید
ذره ای از نور اوست چشمه خورشید شمه ای از لطف اوست روضه جاوید

شعله ای از قهر اوست هاویهٔ نار

ختم، ولایت بذات آنشه والا گشت و نبوت بنور سید بطحی
ایندو بصورت دو تا و معنی یکتا گوئی حق گشته جلوه‌گربد و مجلی

مظهر اول نبی و ثانی کرار

درظلمات عدم جهان بد مستور چون صورکائنات درشب دیجور

شمس جمال منیر آتشه منصور | زد به بیابان نیستی علم نور
کرد تجلی بکوه طور بیکبار

نور جمالش ز دود زنك ز مرآت | روشن از نور اوست عالم ظلمات
گلشن از بوی اوست ارض وسماوات | متقن از امر او مبانی خیرات
شیرین از ذکر او مجالس اخیار

عالم ظاهر چو جسم واو همه جان است | نشأه باطن چو روح واو چو روانست
خودنه جهانست،بلکه جان جهانست | در دل هر ذره آفتاب نهان است
از بر هر قطره بحر عشق نمودار

هر چه بعالم عیان زصورت نیکوست | عکس جمال و جلال آتشه مهر وست
درخم چوگان‌عشق اوهمه‌سر، گوست | عالم دل پای بست سلسلهٔ اوست
بسته دل خلق را بطره طرار

روی دل عاشقان بقبله رویش | مهر و مه اندر طواف کعبه کویش
نفس ملك زنده از شمایم بویش | چرخ فلك مست جرعه‌ای زسبویش
گشته از این و بد ور کویش دوار

نور ولایت زنور حق چو جدا شد | لوح و قلم، عقل و نفس و ارض وسماشد
کعبه وزمزم ،مقام و رکن و صفا شد | مسجد ومحراب وذکر و وردودعا شد
مهر درخشنده گشت و کوکب سیار

هرچه‌درآئینه‌های‌غیب وشهود است | عکس شئون تجلیات وجود است
او بحقیقت وجود و غیر نمود است | دایره دل که در نزول و صعود است
دور زنان گیرد اوست چون خط پرگار

برق حسامش اگرکه شعله ور آفتد | یکسره در خرمن جهان، شرر افتد
سیل فنا در وجود خشك و تر افتد | جانها از سطوتش ز تن بدر افتد
گر متجلی شود بصورت قهار



امر شریعت ازوست یافته رونق — سر حقیقت بنور اوست محقق
مصدر ایجاد خلق و خالق مشتق — مظهر انوار حق و آینه حق

آینه در آفتاب نیست نمودار

آری با آفتاب چونکه مقابل — آینه شد صورتش شود متمثل
می نشود پیش چشم آینه حایل — نیست بجز مهر در مشاهده حاصل

آینه پنهان و آفتاب پدیدار

خوش شنواین نکته راکه بانمراستی — در صدف قلب اهل دل گهراستی
بارگه شهر علم را چو دراستی «۱» — روشنی چشم صاحب نظراستی

کشته از این علم، اهل دانش، هشیار

ایشه عالم ز ممکنات سوائی — خود نه خدائی ولیك عین خدائی
سر نهان حقی، ز خلق جدائی — ناظم کونین و حاکم دو سرائی

منبع انوار حق و مخزن اسرار

درشب معراج، در حجاب تو بودی — ایکه بختم رسل خطاب سرودی
سر یداللهیش زپرده نمودی — آندم کز جیب غیب دست گشودی

غیر وصالت نبود زین سفرش کار

ایکه بملك وجود، صاحب جاهی — اهل جهان جمله بنده اند وتوشاهی
جز تو ندارند در زمانه پناهی — نیستشان جز صراط عشق تو راهی

نبودشان جز ثنای قدر تو گفتار

«رحمت» خودراکه‌مال‌وجاه‌ندارد — گر بنوازی شها گناه ندارد
زانکه بجز در گهت پناه ندارد — غیر تو این بنده پادشاه ندارد

جز بتو نبود دیگر بهیچکسش کار

☆ ☆ ☆

۱ــ اشاره است بحدیث شریف نبوی : **انامدینة العلم وعلی بابها**

مسمط سوم

این مسمط فصیح و بلیغ درحکمت و توحید و عرفان و مدح حضرت امیر علیه السلام میباشد فقید سعید دراین مسمط ابتکاری بخرج داده است باین ترتیب که قوافی بند ها را بترتیب حروف «ابتثی» قرارداده است وخودرا برعایت آن ملزم کرده است وبا اینحال بخوبی ازعهده آن برآمده است این مسمط چهل بنداست

هراگشته جان ودل زحسرت بسی فگار | که محروم گشته دل چوجان ازجمال یار
سزد گربحال خویش بگریند زار زار | که عمر عزیز گشت به بیهوده رهسپار
ندیدند حاصلی ز او ضاع روزگار

بزندان تن اسیر چوگردید جان ما | دراینخاك تیره گشت چوپنهان روان ما
خطابی ز حق رسید پی امتحان ما | روا باشد ار رود بگردون فغان ما
که از بهر ما گشود قضا دست اختیار

دل از بیم امتحان فتاده در اضطراب | چوگیسوی دلبران زحسرت«۱» به پیچ وتاب
که آوخ زدست رفت به بیحاصلی شباب | فتاد آتشم بجان زکردار ناصواب
دریغا که عاقبت بماندیم شرمسار

زصهبای عشق حق هر آندل که گشت مست | خلاصی زشرك یافت چوگردید حق پرست
زقید هوای طبع چو آزادگان برست | چوشهباز اوج قدس قفس را شکست وجست
سوی آشیان جان شد ازشوق رهسپار

زهجران ملك جان دلم زار ، الغیاث | زبدعهدی زمان ، دل افگار ، الغیاث
زعشق پریو شان بغم یار ، الغیاث | شده روز عاشقان شب تار ، الغیاث
از آنروی مهروش واز آن موی تابدار

چو مصباح نورحق فروزان شد اززجاج | فروزنده شد زعشق بمشکوة دل ، سراج
ملك از علو جاه بسر برنهاد تاج | فلك همچو مهر وماه بر قصند وا بتهاج
چو از مستی شراب حریفان باده خوار

۱ـ نسخه‌دیگر : حیرت

در ابدان ممکنات چو ایزد دمید روح شد ارواح کاینات از این روح ، پرفتوح

زخمخانه حیات ز دنداهل دل صبوح صفی وکلیم وروح ، خلیل وحبیب ونوح

همه‌سرخوش‌وخراب ،ازاین خم‌خوشگوار

چه بلبل بشاخ گل ، چه قمری بسروشاخ چه مهرو مه ونجوم در این نیلفام کاخ

چه لمس وچه شم وذوق ،جلیدیه وصماخ چه دراین سرای تنگ‌چه در نشأه فراخ

بذکرالحبیب دائم مدی اللیل والنهار

چو شاه سریر حسن با یجاد رخ گشود نهادند ممکنات قدم در سرای جود

زشهر عدم شدند بسر منزل وجود زغیب آمدند باز در این عالم شهود

نهان‌شدعدم بغیب ، چوهستی شد آشکار

دل اهل حال را زحق است التذاذ که‌جز کوی عشق نیستشان ملجاء وملاذ

الی کعبة المراد لهم غایت المعاذ و بالحق یستلذ کل اذا استعاذ

و بالحق یستجیر کل اذا استجار

هلا مژده عاشقان که آمد گه سرور ز انوار کردگار جهان گشت پر زنور

که خورشید روی یارنمود از افق ظهور تجلی نمود حق بسینای کوه طور

باعیان ممکنات شد از مهر ، نور بار

زاسرار حق خبر ندارد جز اهل راز چو آمد حقیقتش عیان از ره مجاز

بذکرحبیب خویش مدام اندر اهتزاز نهاده جبین عجز بدرگاه بی نیاز

به آئین‌بندگان ، شب و روز خاکسار

مبراست ذات او زاحساس هرحواس معرا صفات او ز ادراك هر قیاس

بقصر جلال او فلك کمترین اساس ز نور جمال او ملك کرده اقتباس

ز بحر کمال او جهان است مستعار

زجام شراب‌عشق هرانکس که‌کرد نوش سپس تا بروز حشر نیاید دگر بهوش

دلش پرزهایهوی ، لبش ازبیان خموش مدامش رسد زغیب بگوش‌دل‌این‌سروش



که طوبی لك المدام ایامست هوشیار

زر قلب اگر شود زغش هوی خلاص	کند کیمیای عشق برو سکه ، نقد خاص
پس ازصحبت عوام شود همدم خواص	بکعبهٔ مقام دوست کند جای ز اختصاص
چو اندرمنای شوق کند جان ودل نثار

چو ذرات ممکنات زخلق سما وارض	درآوردشان بغیب حق اندر مقام عرض
بارضی که بد عری زتحدید طول وعرض	نموده اطاعتش بسر آفاق جمله فرض
ستاده به بندگیش شب و روز، بنده وار

چوحق را بعالم است به پنهانی ارتباط	از این ارتباط یافت حق وخلق اختلاط
از اینروگهی بقبض ، زمانی با نبساط	که ازقبض وبسط اوست بعالم غم ونشاط
چوازقهرولطف اوست خزان آید وبهار

جهانرا ز حفظ او مدام است احتفاظ	که باخلق باشدش بعین کرم لحاظ
چو ازنار قهراو فروزان شود شواظ«۱»	بگردند همچو خاك زباد فنا شظاظ «۲»
چو کفار و مشرکین زشمشیر ذوالفقار

بدست شهی که حق بهنگام ابتداع	زنور جمال او جهان کرد اختراع
نمودند در ازل چو ذرات اجتماع	خطاب ولایتش چو کردند استماع
شدند از قبول امر بر اینعهد استوار

به تبلیغ این خطاب زحق آمد این بلاغ	بروز غدیر چون زحج یافته فراغ
که : یا ایها الرسول بلغ بذ المراغ	که دلهای دوستان چوگل بشکفد بباغ
دل دشمنان دین نه چون لاله داغدار

**فقل ایها الرسول : علی لی الخلف	ومنی هو الوصی کهارون فی السلف «۳»**

۱ـ شواظ : زبانه آتش ۲ـ شظاظ یعنی متفرق وپراکنده ۳ـ یاایها الرسول بلغ ماانزل الیك من ربك وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین آیه ۷۱ سوره مائده

هوا لله یعصمك من الناس لاتخف   و ان لم تبلغ کذا لا جر قد تلف

که ناید رسالتت ازاین پس دیگر بکار

پس آنگاه شاه دین بفرمود کی فریق   علی آنکه بامن است بحق‌محرم‌وصدیق
چو هارون برکلیم مرا و الی و شفیق   نشاید بسوی حق شدن جز بد ینطریق

که راه ولای او صراطی است استوار

زنور ولای اوست جهان جمله تابناك   چو از نور آفتاب فروزنده تیره خاك
جمال جمیل اوست روانبخش جان پاك   مراز اتش جحیم دگربار خش چه باك ؟

که باشهدمهراوست همه تلخ خوشگوار

بگیرد اگرحجاب بیکباره از جمال   قیامت کند قیام از آنروی بی مثال
برای ظهور غیر نماند دگر مجال   چودرصبح روز حشرشهنشاه ذوالجلال

زمهر رخش شوند همه مات ، ذره وار

چوسرزد زجیب غیب رخ شارق قدم   در اول علی نهاد بـا قلیم او قدم
جهان پس برون نمود سراز مکمن عدم   زعقل وزنفس وجسم دگر لوح وهم قلم

سماوات وعرش وفرش ، هوا ، آب‌وخاك‌ونار

زنورولای اوست عیان‌گشته این جهان   در اجسام ممکنات شده روح اوروان
همه‌اسم‌واوست‌جسم ،همه‌جسم‌واوست‌جان   بفرمان او زمین بود همچو آسمان

بسلطان امر اوست جهان جمله برقرار

شها ایکه چون‌خدای‌نهان است ذات تو   بملك وجود نیست عیان جز صفات تو
چو آیات حق بود همه بینات تو   تو چون آفتاب وخلق چوذرات مات تو

بگلزار فیض تو گلستان دهر ، خار

شها خاك درگهت رسید از علو جاه   بجائی که سجده اش نمایند مهر و ماه
اگرشاهبازعقل شب و روزو سال وماه   پرد در هوای تو بامید خاك راه

درآخر فتد زهجر بخاك تو شرمسار



تو از ما سوای حق بتحقیق برتری بعلم و کمال وفضل ز عالم فز و نتری
بچرخ جلال و شان فروزنده اختری ببحر صفات حق چو ماهی شناوری
که همچون توحوت را بود درخور ، این بحار

☆ ☆ ☆

بذات توشد عیان بعالم صفات حق چو آمد صفا ترا وجود تو ماصدق
ز ابواب فضل تو نه افلاك یکورق ز خورشید روی تو منور رخ فلق
چو از نار زلف تو بود روی شام ، تار
جمال منیر تو ز رخ گیرد ار نقاب رود در حجاب غیب زشرم تو آفتاب
شبی بیند ار پری جمال ترا بخواب چو دیوانگان فتد زعشقت به پیچ و تاب
پری دیده وار مست گهی ، گاه هوشیار
تو درکوی عاشقان دمی گرگذر کنی دو صد ساله مرده را زپا زنده سر کنی
با کسیر مقدمت همه خاك زر کنی جهانرا ز خنده ای پر از نیشکر کنی
گشائی گه بیان اگر لعل خوشگوار
چوحق درجهان تنگ ندیدی مجال خویش در آئینهٔ توکرد مصور جمال خویش
که اندر جمال توببیند جمال خویش چودرحال آشنا توان دید حال خویش
چودر روی عاشقان که بینند چهر یار
خدا را براستی شها اسم اعظمی ید الله را زفیض تو زیبنده خاتمی
بتول و رسول را تو زوج و پسر عمی صفی و خلیل را تو فرزند اکرمی
دو سبط رسول را توئی باب تا جدار
ترا چونکه در غری «۱» مقرو مقام شد ز یمن قدوم تو چو دارالسلام شد
ز تشریف قبلهٔ همه خاص و عام شد چو کعبه از این مقام مطاف انام شد
که برکعبه از شرف بسی دارد افتخار

۱ـ غری نام نجف اشرف است



زعشق تو بیقرار شب و روز نه فلك زشوق تو پایدار بتسبیح حق ملك

دل نقد و قلب را و لای تو شد محك نه باحب و بغض تو درایمان وکفرشك

که ازمهر وقهرتوست فروزنده نور ونار

بمعنی مقدمی بر املاك از شرف بصورت مؤخری ز افلاك ماسلف

بنسبت‌توگوهری جهان جمله‌چون‌صدف صفات خدایرا جهان وتو نشر و لف

بدان لف ونشر را مرتب گه شمار

ضمیر منیر تو چو جام جهان نماست جهان مظهر ویست چو او مظهرخداست

که،چون‌نورحق‌روان ،روانش بماسواست جهان جمله پرتوی‌ازآن چهر مه لقاست

جهان آینه تواست ، تومرآت کردگار

ظهور خدای شد عیان از ظهور تو از این روی شد جهان منور بنور تو

بحق کی شود قریب هرآنکوست دورتو نهان هرچه غایب است عیان درحضورتو

که ذاتت چوحق نهان ، صفات توآشکار

گر ایشاه ازکرم به «رحمت» کنی نظر شود قلب تیره اش ازاین کیمیا چوزر

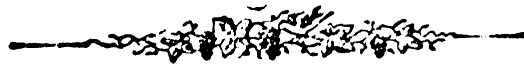
بکعبه مقام عشق کند از صفا مقر ز دریای دل دهد ز آتش برون گهر

فشاند ز لب شکر باشعار آبدار



مسمط چهارم

بهــــاریــــه



از قلم صنع باز در چمن روزگار — جلوه بصد حسن و ناز کرد عروس بهار

سرو چمن سبزپوش آمده داماد وار«۱» — زجوش گل درخروش چو چنك بلبل هزار

سنبل شیرین صفت گشوده از زلف تار

لاله چو فرهاد بین ز عشق حق داغدار

زیاسمین و گل است باد صبا عطربیز — زسوسن و سنبل است خاك چمن مشك خیز

زخندهٔ نوبهار چشم سحاب اشك ریز — گشت سلیمان گل بمصر گلشن عزیز

ناله بلبل ربود هوش ز اهل تمیز

چو کرد از شور عشق زمزمه داود وار

شاخ گل اندر چمن خیمه برافراخته — زلاله و سرو و کاج سپه به پرداخته

ز شاخ بید و چنار تیر و کمان ساخته — بدین سپاه عظیم بملك دی تاخته

رخت بملك عدم برده و جان باخته

کرده دی از بیم وی ز شهر هستی فرار

بلطف شاه بهار لشکری آراسته — معرکه جنك را بناز پیراسته

---

۱ - سابقاً در ایران همیشه دامادها هنگام زفاف لباس سبز میپوشیدند وهم اکنون نیز در ولایات و قراء و قصبات این رسم پسندیده مرسوم است و سبز پوشیدن داماد تفال به «سبز بختی» یا «خوش بختی» داماد و عروس میباشد - متأسفانه این اوقات در شهرهای بزرك بتقلید اروپائیان دامادها هنگام زفاف لباس غم انگیز «مشکی» که مخصوص سوگواری است میپوشند !! و بدسلیقگی خودرا ثابت میکنند - آری چه خوب گفته‌اند :

خلق را تقلید شان بر باد داد — ای دو صد لعنت بر این تقلید باد



صف زده اندرچمن زهرطرف راسته لا له وسرو وسمن هم گل نوخاسته

فزوده حسن بهار زشر د ی کاسته

دیوگر یزد اگر پری شود درکنار

چوروی زیبانگار چهرهٔ گل جلوه گر سنبل چون زلف یار بپای افکنده سر

چو عاشق داغدار لالهٔ خونین‌جگر چو قامت دلبران سرو سهی را نگر

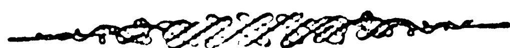
چو چشم آهو وشان نرگس اند ر نظر

چوگیسوی مهوشان بنفشه شد تابدار



ب ـ تضمین ها

۱ ـ تضمین غزل معروف حافظ



گوهر زنند قرعه دولت بنام ما کان آهوی رمیده شد امروز رام ما
زیباست ازدوزلف ورخش صبح وشام ما ساقی بنور باده بر افروز جام ما
مطرب بزن که کار جهان شد بکام ما

چندی است تابمیکده خوش آرمیده‌ایم بر رغم شیخ خدمت ساقی گزیده ایم
از نای وچنك بانك **انا الحق** شنیده ایم ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر زلذت شرب مدام ما

انکار شیخ شهر بمیخوارگان چراست بالله که باده نوشي ما بهتر از ریا ست
میخوارگی‌است فسق وریاشرك باخداست ترسم که صرفه ای نبرد روز باز خواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما

چون چهره ایاز فروزنده شد بعشق محمود شاهش ازدل وجان‌بنده شدبعشق
چون‌بخت اهل‌حال که‌فرخنده شدبعشق هرگز نمیرد آنکه دلش زنده‌شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما

گرپیش عاشقان شود آن سروقد روان بادا فدای هر قدمش صد هزار جان
از قامتش قیامت کبری شود عیان چندان بود کرشمه وناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنو بر خرام ما

چون زلف او که بر گل‌روی‌چوآتش‌است پیوسته دل ز آتش هجران مشوش است
چون‌ترك مست‌چشم‌سیاهش کمانکش‌است مستی بچشم شاهد دلبند ما خوش است
زانرو سپرده اند بمستی زمام ما



گر بوئی ای نسیم ز زلفش بیاوری — بالله هزار پردهٔ ناموس بردری
زنك سواد قلب ز مرآت دل بری — ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
زنهار عرضه کن برجانان پیام ما

افتد بخاك پایش قد رسای سرو — در باغ اگر بناز خرامد بپای سرو
بالای او بگلشن جانم بجای سرو — بگرفته همچو لاله دلم در هوای سرو
ایمرغ بخت کی شوی آخر تو رام ما؟

صدشکر زانکه دادخدایم خجسته خال«۱» — کزفیض اوست تازه مرا عیش ماه وسال
در مدح اوسزا بوداز «خواجه» اینمقال — دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

بادا هماره تاکه بود از فلك نشان — بر کرسی جلال بعرش و قرار و شان
در باغ دل نهال دعا «رحمتا» نشان — «حافظ» ز دیده دانه اشکی همی فشان
باشد که مرغ بخت کند قصه دام ما

☆ ☆ ☆

۲- تضمین غزل دیگری از حافظ

اسیر کوی تو ازهر دوکون آزاد است — خراب عشق توهردل که گشت آباد است
بنای شیرین محکم زعشق فرهاد است — بیاکه قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار باده که ایام عمر بر باد است

هر آنکه بیخود وسرمست شدزجام شهود — فشاند دامن همت بهر چه بود و نبود
ز لوح دل بمی عشق زنك غیر زدود — غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنك تعلق پذیرد آزاد است

بکوی میکده دوشم ز ره فتاد گذار — بدیدم آنکه نشسته است زاهدی خمار

۱- خجسته خال مرحوم حاج سید مهدی کازرونی دائی آنمرحوم است که ممدوح ایشان بوده است

مرا ز راه وفا گفت با دلی هشیار نصیحتی کنمت پند گیر و در عمل آر

که این حدیث ز پیر طریقتم یاداست

مبند دل تو بدنیا و زو مشو دلشاد که داد ملك سلیمان و تخت جم برباد

بهیچ شوی زمکر این عروس دست نداد مجو درستی عهد از جهان سست نهاد

که این عجوزه عروس هزار داماد است

دلا زباده غفلت تو تا بکی در خواب چه تشنه ای‌توازاین آب‌جان‌بملك‌سراب

جهان‌وهرچه‌دراوهست‌صورتی‌است‌برآب چگویمت که بمیخانه دوش‌مست وخراب

سروش عالم غیبم چه مژده ها داد است

درآ بمیکده و نشأه های مستان بین بمی بشوی زدل شك وشو ز اهل یقین

مدام طایر جان گویدت بصوت حزین که ای بلند نظر شاهبا ز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است

تو مرغ کلشن جانی به بند جسم اسیر فتاده ز اوج هوای خدا ز خلق بزیر

خدا یرا تو در این آشیانه جای مگیر ترا زکنگره عرش میزنند صفیر

ندانمت که‌دراین دامگه چه افتاد است

بکوی میکده هرکو زعشق پای نهاد فکنده سر بره پیر هرچه باداباد

چه باشد ازغم دوران زعشق او دلشاد غم جهان مخور و پند من مبر از یاد

که این لطیفه نغزم ز رهروی یاد است

بده بداده جانان بجان ز شوق رضای ز تلخ و شور بشیرین تو رو ترش منما

چوکوهکن زغم ورنج عشق دست‌مخای رضا بداده بده وزجبین گره بگشای

که برمن وتو در اختیار نگشاد است

۳ - تضمین غزل دیگری از حافظ

شکر کاز موهبت حضرت ظل اللهی یافت از سر حقیقت دل ما آگاهی

بـا گدائي ديگرم عـار بود از شاهـی سحرم هـاتف ميخانـه بدولت خواهی
گفت بازآی کـه ديرينه اين درگاهی

منکه سر مست و خرابم زشراب لاهوت چـه خبر بـا شدم ازبيخيران ناسوت
دوش گفتند مرا پرد گيان حبروت همچو جم ساغر می کش که‌زسر ملکوت
پـرتو جام جهان بين دهدت آگاهی

تادل هـا شده از سر حقيقت آگـاه سرفکنده بسر کوی خرابـات بـراه
شده از همت شاها نه گدای درگـاه باگدايان در ميکده ايسالك راه
باادب باش گـر از سر خدا آگاهی

همه در آتش عشقش چوسمندر باشند پـای بـرخاك ولی‌افسر هر سر باشند
فارغ از جام جم وملك سکندر باشند بـر در ميکده رنـدان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

جمله ديـوانه آن چهره خورشيد نمای بستهٔ طـره آن سلسله عنـبر سای
خاکشان فرش تن‌خاکی‌ودل‌عرش خدای خشت زير سر وبرتارك هفت اختر پای
دست قدرت نگر وحشمت‌صاحب‌جاهی

بسرکـوی خـرابـات دلا کن مـنزل بنده فقر شو و بنـد عـلايق بگسل
تاپس از رنج شود گنج مرادت حاصل اگـرت سلطنت فـقر ببخشند ايـدل
کمترين ملك تو از ماه بود تا ماهی



ج - غزلیات

هر که آموخت چو من شیوه شیدائی را
زد چو مجنون بکمر دامن رسوائی را

هر که نوشید چو من از لب او آب حیات
داد بر باد فنا این منی و مائی را

گاه در صومعه جا گیرم و گه میخانه
تا ببینم مگر آنشاهد هرجائی را

علم و دانش چه کنی؟ خیز بمیخانه رویم
تا بشوئیم زمی دفتر دانائی را

نیست ما را بسر کوی تو جز عجز و نیاز
چه کند عاشق دلخسته توانائی را

سر ما و قدم دوست که با خاك رهش
نشماریم بهیچ افسر دارائی را

آتش عشق تو افتاد چو درخرمن جان
سوختی مزرعهٔ صبر و شکیبائی را

ایکه از غایت پیدائی ذاتی پنهان
نیست جز عشق تو پنهانی و پیدائی را

کن خراب از می مینای محبت جانم
تاکه ویران کنم این گنبد مینائی را

آنچنانم بخیال تو بخلوت دلشاد
که ندارم بدل ایجان غم تنهائی را

رخ زیبای تو با تیغ دو ابرو بگرفت
ایشه حسن همه کشور زیبائی را

ساحت عالم کثرت بدو چشمم تنك است
تا بدیدم سعهٔ عالم یکتائی را

آنکه از دیدن رخسار تو شد کور ندید
در همه ملك جهان حاصل بینائی را

لب شیرین تو آموخت به «رحمت» شب و روز
همچو طوطی بدو صد شور شکرخائی را

صیقلی شد چو ز انوار رخت سینه ما
عکس رخسار تو افتاد در آئینهٔ ما

سر دیبا چه هستی شنو از ما که بود
لوح محفوظ حقایق بجهان سینه ما

صدف بحر وجودیم عجب نیست اگر
پر شد از گوهر اسرار تو گنجینه ما

ماکه دردی کش میخانه عشقیم چه باك
گر رود رهن می این خرقه پشمینه ما

آنچنانیم شب و روز ز عشقت سر مست
که نباشد خبر از شنبه و آدینه ما

زاهدا با تو بجنگیم و سر صلحی نیست		که ز دل می نرود تا ابد این کینه ما

«رحمتا» دوش بسر منزل معشوق شدیم
کاشکی صبح نگشتی شب دوشینه ما

دل هشیار که سرمست رخ جانان است		فارغ از هر دو جهان بلکه ز جسم و جان است«۱»
داده از آتش عشقش تن خاکی بر باد		که بجان تشنه آبی ز لب جانان است
ترسم از خاك رهش گرد بدامان نرسد		ورنه هم خاك شدن در ره او آسان است
خاك شو درقدم دوست«۲» که دستت گیرد		گر ترا آرزوی سایه آن دامان است
مستی عشق چنان برده دلم را ازدست		که مرا هیچ نه پروای سروسامان است
دل شیدای مرا ننك ز بدنامی نیست		غرق دریای فنا را چه غم از طوفان است
چون زنان ازغم سختی جهان ناله مکن		دررہ عشق بلاکش که ره مردان است
خدمت خلق بود طاعت مردان خدا		هر که ازجان کشد این بار گران مرد، آن است
شود ازگنج بقابیت دل و جان معمور		گر ز سیلاب فنا خانه تن ویران است
گو بشاهان جهان از من مسکین که مرا		دولت فقر به از مملکت شاهان است
سر ما خاك در میکده از همت خلق		کیمیائی است که صد گنج دراو پنهان است
برسر سفره دونان پی نانی نرویم		کاسمان سفره و خورشید چو قرص نان است
منت ازچرخ چو دونان پی دونان نکشم		که مرا دیده و دل مخزن آب و نان است
عاشقان را غم روزی نبود زانکه مدام		قوت جانشان می یاقوت لب جانان است
گرچه سیاح جهان است دل ما لیکن		مانده عاجز بره عشق که بی پایان است

«رحمت» ازدایره عشق توچون پای کشد ؟
که چو پرگار در این دایره سرگردان است

ریزی اگر خون ما بتیر نگاهت		ریز که در شرع عشق نیست گناهت
از لب شیرین حیات بخش دلم را		ایکه مرا کشته ای بتیر نگاهت

۱ـ نسخه دیگر: مرده هردوجهان است ، چه زنده جان است   ۲ـ نسخه دیگر : یار

خیز و بصد ناز بر سرم قدمی نه		تا سر خویش افکنم چو خاك براهت
بر دل آشفته رحم کن که اسیر است		همچو غریبان بشام زلف سیاهت

☆ ☆ ☆

رخ زیبای تو درزلف پریشان تاچند؟		آخرازدیده ما روی تو پنهان تا چند «۱»
مهر رخساره نهان کرده‌ای، ای‌صبح وصال		عاشقان منتظر اندرشب هجران تا چند ؟
غیر عشق تو چه باشد گنه یوسف دل		خودگرفتار دراین‌گوشه زندان تاچند ؟
بنما چهره که سر در قدمت اندازیم		منتظر برکف اخلاص، سروجان تاچند ؟
تا بکی بر مه رخ زلف پریشان داری		حال جمعیت ما از تو پریشان تا چند ؟
آخر ای کعبه مقصود بامید وصال		دل سرگشته‌بهرکوه وبیابان‌تاچند ؟«۲»
روی معشوق ندیدیم وبمردیم زهجر		زندگی کردن ما با غم هجران تاچند ؟
ما همه تشنه دیدار ولبت آب حیات		تشنه ماندن بلب چشمه حیوان تا چند ؟

ای طبیب دل بیمار علاجی بنما
درد مندان تواندرپی درمان تا چند ؟

بدلم بجز هوای تو دیگر هوس نباشد		که بدلبری وخوبی چوتوهیچکس نباشد
چه غم‌ارزعشق روی‌توزخویشتن‌گذشتم		که بغیر جانفشانی بدلم هوس نباشد

بسرم‌گذرکن ایدوست که جان دهم بپایت
چکنم که غیر جانیم بدسترس نباشد

زند بتیرم اگر آندو نرگس مستش		بدل نشانم و میبوسم از وفا دستش
بدورجادوی چشمش مجو دیگر هشیار		که برده هوش جهانی دوچشم سرمستش

☆ ☆ ☆

---

۱ - این غزل باستقبال غزل معروف شیخ‌سعدی که بدین مطلع‌است میباشد(از بدایع)
آخر ای سنگدل سیم زنخدان تاچند		تو زمافارغ وما ازتوپریشان تاچند ؟
۲- این بیت درنسخه دیگربشکل زیرثبت شده است :
درطلب عمربپایان شده ای کعبه جان		دل سرگشته دراینکوه وبیابان تاچند ؟

ایدل زخلق کن گذری سوی اهل حال — تاکی اسیرمدرسه وبحث و قیل و قال
آخرچه حاصل آیدت ازدرس صرف ونحو — یا ازاصول وفقه وبیان ، حکمت ورجال
نز منطقت بیان شد میزان علم غیب — نز حکمتت عیان شد اسرار اهل حال
نه ازبیان بدیع معانی شدت پدید — نه از اصول و فقه تو افزود در کمال
هان ایدلا بمدرسه عشق شو مقیم — تا بشنوی دقایق توحید زاهل حال
پاکیزه کن سراچه جانرا ازاین نقوش
وازلوح سینه شوی سوید ای هر خیال

در آید ار شبی آنماه مهر وش زدرم — در آفتاب رخش ذره وارجان سپرم «۱»
برآستانه میخانه سر فکنده مدام — بدان امید که سرمست پا نهد بسرم
اگرچه چشم مرا تاب آفتاب تو نیست — ولی بغیر جمال تو نیست در نظرم
ز آب دیده بشویم سواد مردم چشم — ز تن غبار شود پاك آینه بصرم
نه آنچنان شده ام محو مهرماه رخت — که پیش چشم کند جلوه شمس یا قمرم
چه‌جای‌اشک دیگر کازشراب آتش عشق — زآب خشک فتاده است عین چشم ترم
برفت زآتش عشق تو خاك من بر باد — چنانکه محو شد ازنقشه جهان اثرم
زچشم مست‌خوداحوال مست‌عشق‌بپرس — که سالهاست من از حال خویش بیخبرم
چوبا شراب لبت خوش بودکباب جگر — کباب ز آتش عشقت ببین دل وجگرم
بخاك پای توکان سر که میکشم بردوش
بدان امیدکه با جان بمقدمت سپرم

بگذار تا که زلف ترا موبمو کنم — شاید سراغ گمشده دل را از او کنم
دردست من نه آنخم گیسوی تا بدار — تا مغزجان ز نکهت او مشکبو کنم
از تیغ ابرویت چو دلم را شکافتی — بگذار تا زغمزه ات او را رفو کنم

---

۱ - این غزل باستقبال غزل معروف شیخ سعدی که بدین مطلع است میباشد (ازطیبات)
یك امشبی که درآغوش شاهد شکرم — گرم چوعود برآتش نهند غم نخورم

گر دل کثیف شد ز غبار هوی چه باك
پا شد ز آب میکده اش شستشو کنم

نبود مرا ز هردو جهان جز هوای تو
بیگانه ام ز خویش ولی آشنای تو

بار گران بدوش ندارم بجز سری
آنهم بیاد آنکه فشانم بپای تو

برخویش بسته ام دردل را، چه جای غیر
کاندر سرای دل نبود غیر جای تو

آب حیات کی طلبد از سرآب، خضر
آندل که داد جان بره خاکپای تو

از آفتاب روی تو بیناست چشم من
کو راست دیده ایکه به بیند سوای تو

از آب دیده زنك سوادش زدوده ام
تا پاك باشد آینه رخ نمای تو

عالم تمام آینه دارد ولی چه سود
کش نیست تاب جلوه بی منتهای تو

تیر اگر بدل زند غمزه چشم مست او
پای کشان بسر روم بوسه زنم بدست او

جان سپرم بپای او، سرفکنم بجان ودل
تیغ زابرو ار کشد هندوی نیم مست او

همچو سپهر سربلند آمده بنده درش
آری سربلند شد، گشت چوخاك پست او

نیست رهائیش دیگر تا ابد از کمند عشق
آندل کامد از ازل ازجان پای بست او

گر دل ما شکسته شد در خم گیسویش چه غم
کامده هردرستیم از اثر شکست او

از می عشق صوفیم داد صفا حریم دل
یافت بکعبه خوش مقام ایندل حق پرست او



د - اشعار متفرقه

وقتی مرحوم شیخ محمد حسین سعادت که یکی ازدانشمندان معروف بودبشیراز آمد لذا مرحوم حجة الاسلام آیت‌الله آقای آقا سید علی کازرونی اینرباعی را باین مناسبت سرودند :

اقبال بماد و باره دمساز آمد — اندر تن ما روح روان باز آمد
صبح همه اهل فارس گردید بخیر — خورشید «سعادت» چو بشیراز آمد

☆ ☆ ☆

سالی مرحوم نصیر الملك پوستینی برای آنمرحوم فرستاده‌است ولذا این دو رباعی را سروده است :

از سردی دی ناله‌کنان چون بلبل — افسرده چودرفصل خزان ، شاخه‌گل
صد شکر که از لطف نصیر الملکی — آسود تنم ز پوستین کابل

ایضاً

هر چند که پوستین بود راحت تن — هم نقد وظیفه ، راحت جان و بدن
ناچار چو هرکه را بود جان و تنی — هم راحت‌جان خواهد وهم راحت‌تن

☆ ☆ ☆

این اشعار را بمناسبت مشروطیت وتشکیل انجمن اسلامی سروده است :

هرکه در دایره انجمن اسلامی — بنشست ازدل‌وجان‌رست زهر بدنامی
شد بمعنی‌زخواص ارچه بصورت عامی — ازخم دهر پس ازتلخی زهر آشامی
خورد ازجام جنان شربت شیرین کامی

ای‌خوش آندل که‌پس‌ازظلم‌می‌عدل چشید — رست از ذلت هر کفر و باسلام رسید

☆

هر دل آزاد زسنگینی استبداد است — سروآسا بجهان ازهمه بارآزاد است

ازغم ظلم رها گشت وزعدل او شاد است　　زانکه ازعدل خرابی جهان آباد است

حافظ ارض وسما عدل قوی بنیاد است

چون قیام ارضین است وسماوات بعدل　　انتظام حد دین است وسیاسات بعدل



حق چوازعدل بیا راست همه عالم را　　هم ز تعدیل قوی جان وتن آدم را

اوچه سمع وبصر ولمس، چه ذوق وشم را　　اومساوی بهم آمیخت چه شهد وسم را

ایضاً اوراست

ازصدسخن استادیکحرف مرا یاداست　　ویران نشود خانه تامیکده آباداست

تادل که توان بردن، تاجان که توان دادن ؟　　دل بردن وجان دادن این هردو خداداداست

قصیده چماقیه

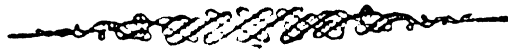
مرحوم آقاسید علی قصیده‌ای داشته است بنام «چماقیه» که درلباس طنزوطیبت از چماق برخی ملانماها انتقاد کرده است متأسفانه باکوشش زیادی که بعمل آمد جزهمین یك بیت ازقصیده مزبورچیزی بدست نیامد:

بهوش باش که صید چماقیان نشوی　　که بس عظیم بود دام ودانه های چماق



بخش سوم

(اشعار عربی)



هذه قصیدة العالیه المشتملة علی بیان مراتب التوحید وکیفیته الایجاد وصدور الکثرة عن الوحده ومدح المولی الاعظم الرسول المکرم صلی الله علیه وآله ونعت ولی الله الاکرم العلی العالی الاعلی علیه صلوات الله الملك الابهی

مسمط عربی

در توحید ونعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله ومنقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

الحق کنز بدا فی غیب مکنون — خفیة ذاته فی سر مخزون

منزها خالیا عن شوب تلوین — لا وصفه صار موصوفاً بتبیین «۱»

ولا اسمه کان موسوماً بتبیان

فالحق کان بلا کون لاشیاء — من دون اوصافه العلیا واسماء

مستورة الذات فی استار اخفاء — من غیر خلق وابداع وانشاء

۱ـ لا اسمه کان موسوماً بتبیین — لاوصفه صار موصوفاً بتبیان (نسخه)



بلا ظهورٍ ولا روحٍ واكوانٍ

کانت هویته قبل الهویاتِ ذات ابتهاجٍ بها فوق ابتهاجاتِ

اذ شاهدت ذاته للذات بالذاتِ من دون مجلى كذا من غير مراتٍ

الا الحقيقة ذات العز والشانِ

لمارأى ذاته مشكوة انوارٍ قد استحبت بها في غيب اضمارٍ

فشاء ابداءها حبا لاظهارٍ اذ حب شيئٍ طوى في حب اثارٍ

والكشف ساعده طبقا لبرهانٍ

فقد تجلى بالاسماء الهية (۱) بجلوةٍ في مقام الجمع غيبية (۲)

منها ثبوتيه والبعض سلبيه لها مظاهر اعيانٍ شهادية

عقلٍ ونفسٍ وانسانٍ وحيوانٍ

اذ كل اسمٍ كمال والكمال له مزيد عشق لما في العين يظهره

---

۱ ـ باسماءِ : نسخه ۲ ـ من : نسخه

ان تدرِ معنیِ الکمالِ لستَ تنکره | بل لیس شیئی کمال الحق یفقدِ •

حتّی التجلی لِاِسرارٍ و اعلانِ

فشاء ان یتجلی الحقِ بالجودِ | فی کلّ عینٍ بتنزیلٍ و تصعیدِ

و قد رأی وجهه فِی کلِ موجودٍ | فنال اسمائه الحسنی بِمقصودٍ

مِن الظهوراتِ فی مرآتِ اعیانٍ

قد ابتدی الامرِ فی ابداعِ ارواحٍ | قد سیةٍ ذاتِ اشراقٍ و اسناحٍ«۱»

ثم النفوسِ التی شدت بِاشباحٍ | ثم البرازخِ و الاجسامِ بِالداحی

حتی انتهی الفیضِ لِاستعدادِ ارکانٍ

سبحان من اوجد الاشیاء مِن العدمِ | لعالمِ النورِ ابداها مِن الظلمِ

قد ابتدی قبلِ الاستحقاقِ بالنعمِ | ارض الحدوث انجلت مِن شارق القدمِ

کما انجلی اللیل مِن اشراقِ نیرانٍ

۱ـ اسناح ـ یمن ها و برکت ها

ابدی الجمال فیا بشری لعشاق | شمس الحقیقة قدبانت با شراق

نور الوجود سری فی کل آفاق | بل لیس فی البین الا وجهه الباقی

و ما سوی ذاته فی ذاته فان

فالکل فی بحر نور العشق مغمور | من خمر عشق جمال الله مخمور

تسبیحهم عند اهل الکشف مشهور | لکنه عن ذوی الاوهام مستور

لاغر و فی ستره عن عین عمیان

اذ هم کالانعام فی لادراک و الفعل | بلهم اضل سبیلا عند ذی العقل

لانهم ضیعوا من فطرة الاصل | واستسفلوا فی جحیم البعد والجهل

من ذاك قد خلد وا فی نار حرمان

لکنه لیس من ظلم ولا جبر | من الاله العلی عن وصمة الضیر

وکیف یظلم محض الجود وا لخیر | بل الهدایته کالا غواء لدی الخیر

علماً و عيناً من استعداد اعيان

ليس اختلافاته في الحكم من اثر
كى يقبل الجعل والانشاء فلا تجر

بل ذاته تقتضيها عند ذى نظر
قد كان يعرف سر الحكم والقدر

بكشف حق او استدلال برهان

والحق في كثرة الاعيان اذ ظهرا
و نور رحمته في العالمين سرى

فوجهه الاحدى الذات ما كثرا
لكن كما شاهد الاعيان شاء يرى

وجه الحقيقة في مرآت انسان

فالله انشاه في حضرة الجمع
ذا نشأتين حوى للوضع والرفع

كى كان مظهر اسم الله في الوضع
و قد تطابق حكم العقل و الشرع

في انه عين فخر الانس و الجان

محمد صاحب الايات و السنن
و خاتم الانبياء في السر والبطن (١)

١ـ والعلن (نسخه)

على مفاتح غيب الله مؤتمن غوث الخلايق في الحد ثان و الفتن

مطهر الارض عن ارجاس او ثان

بدء الوجودات في علم و ايجاد اصل الحقايق في غيب و اشهاد

ماء الحيوة لارواح و اجساد غوث الرشاد لاقطاب و اوتاد

فصل الخطاب لدى حق و بطلان

اصل به شيدت اركان توحيد فرع به ينعت اثمار تفريد

شمس بها استشرقت افلاك تمجيد احيى به رسم تسبيح و تحميد

في شرعه ظهرت اسرار اعيان

من كان ناموسه ختم النواميس لكونها ذات تشريف و تنفيس

اذ كان جامع تشبيه و تقديس فتلك اجمعها مثل الجواسيس

تقدمت نشرت تشريف سلطان



مكارم الدين والاخلاق و الشرف تمت ببعثته قصوى الكمال وفي

كتابه صفوة الاديان و الصحف اذ كان مستظهراً للمسلك الحنفي

فدينه قد بدى نسخاً لاديان

فذاته مظهر الاسماء اجمعها لانها مظهر اسم الله مجمعها

كما المظاهر مبداها كمقطعها منها اليها باذن الله صانعها

لانها غاية في خلق اكوان

من نوره اقتبس الارواح والمثل من فيضه اقتبس الاقطاب والرسل

ومن طريقته المثلى هدى السبل ومن مكارمه العليا ذرى الخصل

له مراتب عليا ذات افنان

لقد على ليلة المعراج ثم دنى بقاب قوسين قرب الحق او ادنى

فالفيض عاد الى الفياض واقترنا بحيث هو في جمال الله كاد فني

لو لم يكن برزخ من ستر امكان

لـولاه ما خلقت شمس و لا فلـك — لو لاه ما ظهرت نفس و لا ملك

لولاه في مسلك التوحيد ما سلكوا — لو لاه في ظلمات الغي قد هلكوا

لولاه قد غرقوا في بحر خذلان

به رسوم حدود الله قد رسمت — مباني الكفر و الالحاد قد هدمت

مناهج الصدق والاخلاص قد علمت — اليه سلسلة الاهداء قد ختمت

كختم دائرة الاغواء بشيطان

كما العناية تقضي بعثة الرسل — كذا الولاية في الادوار والدول

لذا لنبي رسول الله لم يزل — جهدا بنصب امير المؤمنين علي

يوم الغدير بامر الله سبحان

فاليوم اكمل دين الخلق تكميلا — وزاد في ملة الاسلام تبجيلا

بنصب ارفع خلق الله تجليلا — الله فضله في الدين تفضيلا

على الخلائق من انس ومن جان



وصي خير الورى في السر و الجهر | خليفة الله هو في الخلق و الامر
شمس الجلال سماء المجد و الفجر | الله ذاكره بالمدح في الذكر

كما يبليّنه آيات قران

له مع الله حال في ذرى الانس | ليست لنفس ولا للروح ذى القدس
في مقعد الصدق بعد المحق والطمس | يسير في فلك التوحيد كالشمس

ففاق كل الورى في العز و الشان

تنزهت ذاته العلياء عن الشين | واستكملت في العلى من خلع نعلين
بل لو شهدت الورى من ثاقب العين | لما ترى كاملا الاه في البين

اذ كله رشحة من بحره القان

حلال مشكل احكام و تنزيل | كشاف معضل آيات و تأويل
سر الوجود باجمال و تفصيل | بحكمه امر تغيير و تبديل

في الكون مثل زيادات و نقصان



هوالذی بالعلی بانت دلائله(۱) | واستشهرت شهرة البیضا فضائله

ولا یخیب فی الافاق سائله | اذ لیس ینفد بالاحسان نائله

بل اغرق الکل فی داماء احسان

جلت مقاماته عن درك افهام | فاقت کراماته عن فهم اوهام

بجهده نشرت اثار احکام | بسیفه رفعت رایات اسلام

برفعه نصبت اعلام ایمان

سر الوجود ملاذ الجود والکرم | اصل السماحة والاحسان والهمم

للدین حبل متین غیر منفصم | للخیر مواج بحر غیر منصرم

للخیر والشر حقاً خیر میزان

سفینة الحق بسم الله مجریها | فی لجة الصدق للارواح یسریها

طراً الی حضرة الرحمن باریها | فتلك نفس تقفیها ذراریها

۱ــهو الامام الذی بانت دلائله (نسخه)

كي يهتد والدي اقليم سلطان(١)

به نجا آدم من سخط جبار — وبردت للخليل جمرة النار

كذا الكليم نجا من كيد سحار — وروح روح بدا من نوره الساري

وانقذ النوح من امواج طوفان

بل النبيون سر أمنه قد حازوا — كل السعادات في الدارين وامتازوا

عن الخلايق طرا حيثما اجتازوا — على الصراط الحقيقي ثم قد فازوا

بجنة الذات واستيناس رضوان

شمس تشعشع منها عالم النور — بدر تلالا في ظلمات ديجور

هوالذي نوره في ساحة الطور — بدى ففني بها نغمات منصور

(٢)
فخر مصطعقاً موسى بن عمران

١ـ كي تهتد والذري اقاليم سلطان(نسخه)

(٢) في صعقه (نسخه)

لولاه مابان ارواح واملاك | لولاه ما كان اركان وافلاك
لولاه لم يبد للافهام ادراك | لولاه لم يك للتوحيد سلاك

لولاه لم يقترن قلب بايقان

لولاه ما اهتدت الاقوام والشيع | لولاه ما زالت الاهواء والبدع
لولاه فى ظلمات الشرك قد جدعوا | لولاه من مسرح التوحيد ما انتفعوا

لولاه ما ظهرت آيات رحمن

تبا لقوم تعدوا اعنه عميانا | و تابعوا اللهوى والوهم شيطانا
وانكروا بالخياليات برهانا | واستربحوا بمتاع الكفر خسرانا

وجاحدوا الحق فى تصديق بطلان

يا صاحب الجود هادى كل موجود | اغث هواليك حقاً يوم موعود
حتى يروا بعد موت وجه مقصود | لاسيما خالى المهدى(١) ذى الجود

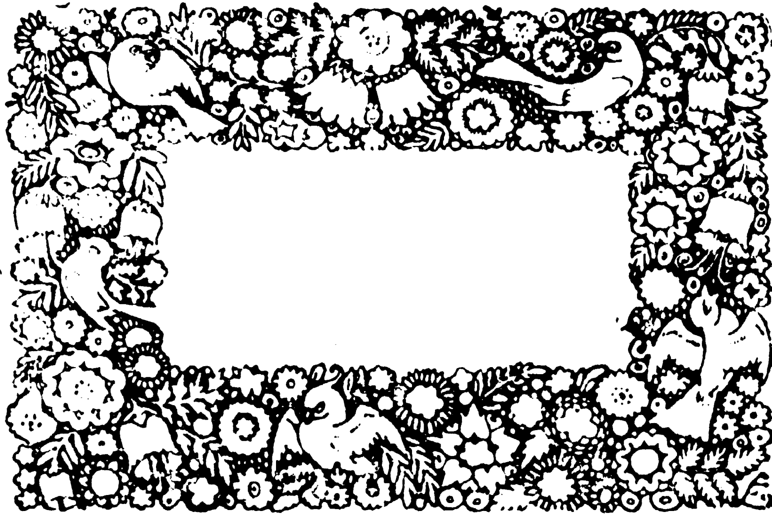
١ـ مقصود خال شاعر مرحوم حاج سيد مهدى كازرونى است

من باستسحاء عن الاموال اعمانى

فبارك الله دنياه واخراه — واكرم الله فى الدارين مثواه

ادامه فى سرير العز اعلاه — ويجمع الله ايانا واياه

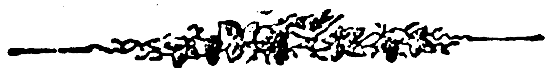
فى تحت راية مولى الانس والجان



عین عبا راتیکه فقید سعید بخط خود درآغازاین قصیده نوشته است نقل میگردد. طبق این عبارات معلوم میشود که قصد داشته قصیده خودرا در «معرفت نفس ودرجات آن وولایت وشئون آن ومدح قطب دائره امکان حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه» تنظیم وتکمیل نماید ولی متأسفانه موفق نشده است وفقط همین مقدار قصیده را ساخته است.



هذه قصیدة غراء في بیان النفس ودرجاتها والولایة وشؤنها ومدح مولینا صاحب الزمان صلوات الله علیه ـ رب وفقني لاتمامها علی احسن النظام وابلغ الترتیب و الانتظام بحق محمد وآله سادات الکرام علیهم صلوات الله الملك العلام



النفس روح سری في عالم الجسم ... وآیة الله هو في الذات والاسم

ولا یحد لذا بالحد والرسم ... اذ لیس یحصر في نوع ولا قسم

لها شئون بارواح واکوان

تسری بباطنها فی عالم الامر ... تجری بظاهرها فی نشاة الجهر

بالجسم فی زمن بالروح في الدهر ... تشأنت بشئون اللطف والقهر



على قواها بتسخير و احسان

تنزهت من قواها في سما الذات تشأنت منه في ارض الشؤنات

فالنفس مصباحاً تجلو بمشكواة من البدن والقوى مثل الزجاجات

على اختلاف باصناف و الوان

في العين قرة ابصار و الاذن بالسمع قد ظهرت في جملة البدن

باللمس قدبرزت و بالشم في الشخن من الانوف بدت وبالذوق في الوطن

من اللسان استكنت عند ابدان

عقل اذا ادرك الكلى بالفهم كما تسمى لذى الجزئى بالوهم

بصورة في الخيال كان ذا سهم بالفصل والخلط(١)عندالفكر قديهم(٢)

لها المراتب جما ذات افنان

و الكل متحد في ذاته العليا و الجمع منفرداً في الرتبة الدنيا

١ـ نسخه يكر : الوصل ٢ـ قديهمي صحيح تر بنظرميرسد

في المشهد الباطني والمقصد الاسنى في العلم والعين تفقوا ربها الاعلى

لانها مظهر لله سبحان

مع كونها في ذرى النفس الالهيه تنزلت بحضيضات (۱) النباتيه

بالذات علوية والوصف سفليه بالطبع جسمية والنفس روحيه

بروحه قد على (۲) في طبعة دان

فروحه الباطنى يحكي خفا الذات ووجهه الظاهري يجلو لايات

هوية النفس من بين الهويات لذات حق والاسماء خير مرأت

فيها قد انعكست آثار رحمن

حقيقة النفس لا تعرف كباريها وكيف لا وهي لا تحصى (۳) مجريها

ولا تحاط بالافهام مجازيها ولا تناط بالاوهام طواريها

۱ـ بالحضيضات صحيح است

۲ـ قد علا صحيح است

۳ـ بسم الله مجريها ومرساها

فی کل ان لها شان من الشان

تطیر فی عالم الارواح مع ملك(۱)
ذات الجناحین من علم ومن مالك(۲)

بحکمة من حکیم قادر ملك
تساقطت ریشها من عند منسلك

فی سجن هاویة الدنیا بسجان

لعالم الطبع بالعصیان ان نزلت
لکن لعالمها بالتوبة ارتحلت

قلنا اهبطوا بعضکم تصدیق مافعلت
للارتحال اجتباه بعد تاب دلت (۳)

قوسا (٤) النزول الصعود ثم من دان

فالنفس ان کملت بالعلم والعمل
من المعارف والتکمیل للخصل

ترقی الی عالم الاسماء والمثل
تلی الولایة فی الادوار والدول

---

(۱) ملك اینجا بمعنی فرشته‌است (۲) ملك اینجا بمعنی ملکه‌وحفظ قوی است

۳ـ اشاره‌است باین آیه: فعصی آدم ربه ثم اجتباه فتاب علیه.

٤ ـ قوس النزول الصعود صحیح بنظر میرسد

كذا الخلافة في الدنيا لسلطان

بكامل النفس الانسانية الله | قد بان في صورة الافاق معناه
لانها منتهى الخلق ومبداه | والحق فيه تجلى وهو مجلاه

وبوجهه الدائمي مرات انسان

بالعكس ان نقصت بالجهل والشين | مطبوعة بطباع النقص والرين
مشفوعة بازواج المكر والمين | محجوبة من جمال الغيب بالعين

مستورة الذات في استار امكان

حقيقة ذات اسماء الهية | مع الطبايع والاجسام سفلية
بالذات في عالم الارواح عقلية | بالفعل في نشاة الاشباح نفسية

لها مراتب عليا ذات افنان

بالعقل والوهم والتخييل والحس | بالسمع والذوق والابصار واللمس
فهي المراتي وذات النفس كالشمس | في نورها قد فنت بالمحق والطمس

اذا تجلت بقهارية الشان

فبعد ما استكملت في الروح والطبع تشبهت بصفات الخنس السبع

تصرفت بعد بالاعطاء والمتع خلافة للعلي في الوضع والرفع

هذي نفوس الورى طراً باحسان

فالنفس كانت من الارواح والامر بالحكمة احتبست في الطبع بالزجر

تشاق موطنها الاصلي في السر وان تصفد بالاصفاد في الجهر

ياليتها انطلقت من قيد سبحان



دوازده امام

دوازده امام مشتمل برمعارف وماده تاریخ مرحمت پناه جنت مکان حضرت «مجدالاشراف» قطب سلسله جلیله ذهبیه

صلي الاله على سلطان اعراف — عنقاء عرش العلى في قلة القاف

نبينا المصطفى المختار في الرسل — مرآت حق باسماء و اوصاف

ثم السلام على نور الجلي على (ع) — ولي حق بامر النون والكاف

ثم السلام على مشكوة انوار — ام الائمة هم سادات اشراف

كذا على المجتبى السيد الحسن — مرات شمس الجمال قلبه الصافي

ثم الحسين الشهيد رأس عشاق — وفى بعهد الحبيب حبه الوافي

وبعده السيد السجاد حيث سرى — فى قيد عشق الحبيب بخوا طراف

وبعده باقر للعلم اذ كشفا — در الحقيقة عن استار اصداف

وبعده صادق بالحق اذ نطقا — صدقا باحكام شرع الله كشاف

وبعده الكاظم الكشاف بالحق — في كشف آياته تفسيره الصافي

ثم الرضا او تجلى على الرضا يته — في قلبه فانجلى في عهده الوافي

ثم الجواد الذي قد جاد مشتاقاً — بنفسه في سبيل الله بالشافي

ثم النقي الزكي والعسكري هما — قطبا سماء العلى في عرشه الطافي

وبعده القائم المهدي هادينا — بالحق للحق في عدل وانصاف

لهفي على كامل قد فارق الدنيا — اعزه الله في اصحاب اعراف

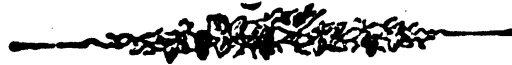
فقلت اذ سألوا عن عام رحلته — «عزيز جنت عدن مجد الاشراف»

١٣٣١ هجری قمری



قصیده

در ماده تاریخ فوت مرحوم حاج علی آقا ذوالریاستین مرشد سلسله محترمه نعمت اللهی

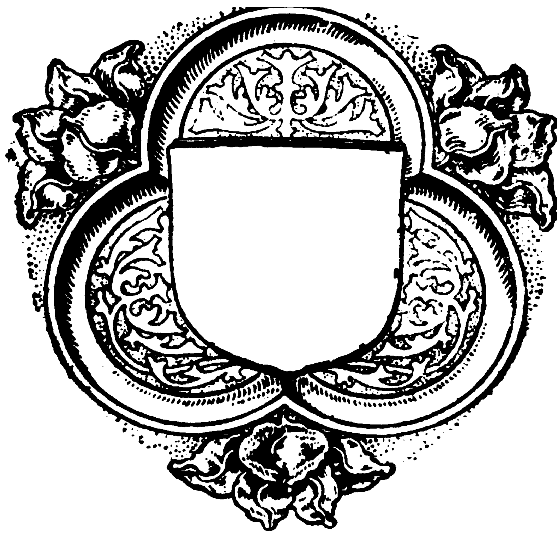


یسبح ما فی الکون لله حامداً	و یعبده کل الخلایق سجدا
فسبحان من احیی بنور جماله	مظاهر ما فی العالمین و اوجدا
ومایظهر قدا فنی جمیع عباده	سعیداً ، شقیاً ، مشرکا و موحدا
قد اختار فی الاعیان من بین خلقه	حبیب اله العالمین محمدا(ص)
و اصحابه الهادین خزان علمه	اتم مجال الله من کل ما بدا
علیهم سلام الله مادارت السما	وما دامت الاوضاع تبدو امجدا
و بعد فوا لهفی علی ما اصابنا	بموت الذی قد کان للخلق مرشدا
و ابکی عیون الناس حتی تبیضت	و احرق قلب الخلق حزنا مکمداً
و غاضت دماع العین من کثرة البکا	و فاضت دماء القلب حتی تجمدا



لقد فاز بعد الموت في جنة اللقا　　　وحاز نعيم القرب بالحق سرمدا

وبين يديه قد سعى نور علمه　　　بظل لقاء الله صار مخلدا



در مدح مرحوم حاج سید مهدی کازرونی

خال خود سروده است

فهو المفیض علی الذرات اجمعها   من نور شمس جمال الله مبدعها

الیه ایضاً بیوم الحشر مرجعها   فی تحت رایته العلیا مجامعها

اذ کان ذا الیوم للاعمال میزاناً

یا غایة الخلق یا بدء لایجاد   اغث احباك طراً یوم میعاد

اذ عادارواحهم کلا لاجساد   لا سیما خالی التالی الاجدادی

خلقاً و خلقاً و اکراماً و احساناً

سلیل خیر البرا یا سید العرب   الفاطمی الطباطبائی عالی النسب

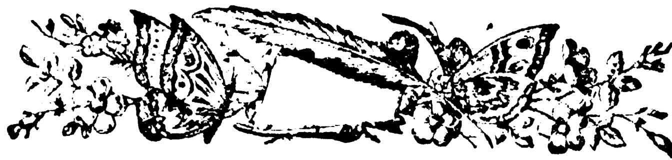
اصل السماحة والاخلاق و الادب   من قام منی باحسان مقام ابی

فجازه رب بالاحسان احسانا

بخش چهارم

¤(دو رساله)¤

فقید سعید مرحوم آیت الله آقاسید علی مجتهد کازرونی علاقه مفرطی بمشروطیت واقعی داشته است وچنانکه درضمن شرح حال اواشاره رفت هنگام صدوردستخط مشروطیت دو رساله (یکی بفارسی ودیگری بعربی) در فوائد آن و اجرای عدالت مرقوم داشته اند که درهما نموقع بچاپ رسیده است چون دو رساله مزبور متضمن مطالب عالیه حکمتی وازشاهکارهای نثری وادبی است عین آندورا اینجا درج میکنیم تا خوانندگان گرامی بیشتراستفاده نمایند.



خطبه فارسی

مشتمل بر ثناء الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله ووصف ائمه دین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و بیان فوائد «عدل واتحاد» ومفاسد ظلم وفساد و بعث عقلاء ومتدینین بر بسط بساط اخوت وصفاومودت ووفاوقطع اصل ظلم وعنادات نفعنا الله بهاوسایر اخواننا المؤمنین از منشأت عبد ذلیل اقل سادات وطلبه علی ابن عباس المجتهد الکازرونی- از تحریرات اقل السادات و الطلاب محمد بن عبدالکریم الجهرمی که بر حسب امرمبارك بندگان حضرت مستطاب حاوی الفروع والاصول جامع المعقول والمنقول آقای آقا سیدعلی مجتهد مدظله تحریر نموده ؛ فی هفتم شهرذی الحجة الحرام من شهور مطابق ۱۳۲٤ هجری نبوی (ص)

*

بسم الله الرحمن الرحيم

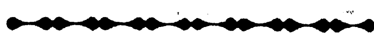
خداوندیرا جل شأنه وتقدست اسمائه • حمد بیحد وثناء بیعدد سزاست که در نشأه نخستین فیضش لباس استعداد وقابلیات برقامات قوالب ممکنات آراست واز ثانی مراتب جود وفضلش بخلعت والای هستی ارواح مراتب تعینات راپیراست علیمی که در مراتب افتاب علم ازلیش کافه ذرات مهیات وذرات هویات روشن واشکار وحکیمی که از آیات تدبیرات سلطان حکمت ربوبیتش نظام ممالك آفاق وانفس روحانیات وجسمانیات متقن وبرقرار سمیعی که بیواسطه آلت قوه صماخیه اصوات روحانیه وجسمانیهٔ ناطقین و ناطقات راشنونده وبصیری که بیرابطهٔ رطوبات وطبقات عینیه مرئیات نفسانیه وعقلانیه را بیننده هیچ دیده کثیفه آن نور پاکرا ازغایت لطافت ونهایت اشراق نبیند اگر چه نور اوقاهر برهمه ابصاراست **لاتدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر** وهیچ مدرکه لطیفه آن آفتاب تابناکرا از شدت نورانیت وفرط استشراق ادراك نکند هر چند بحر علمش محیط بهمه مدارك وافکار است **اذ لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولافی السماء وهو السمیع البصیر** قادری که سلطان قدرت عادله اش متشتتات جواهر نفیسه واعراض شریفه سنیعه عوالم وصنیعه ورفیعه در رشته نظام ارتباط واتحاد کشیده وعادلی که برهان معدلتش درجات ودرکات نیران برای ارباب سعادت وایمان واصحاب شقاوت وطغیان آفریده **لله الحمد علی نعمائه والثناء علی الائه** وپیغمبری را نعت بی پایان ومدح فراوانی رواست که خلعت زیبای خلافت مطلقه کلیه تامه راقامت رعنای او مستحق ورحمت بی منتهای نبوت حقه الهیه عامه راصورت اعلای او لایق هادی جمیع موجودات به انحاء هدایات تکوینیه وتشریفیه وقاضی برکافه ممکنات بانواع اوامر ونواهی صوریه ومعنویه نیز بینه ای ازانوارمشکوة

نبوت عامه اوست مقتبس وهر ولیی درانهار متخذه از ابحار ولایت تامه اوست‌مرتمس معراجش ازغایت ارتقاء درمدارج کمال اوج سماء الهیت ومنها جش ازشدت اعتلاء در مناهج استکمال ملت بیضاء ربوبیت •

میزان عدل شرع مبینش معیار امتحان افعال‌واقوال وبرهان دین مبینش مقیاس رجحان اعمال‌واحوال- هرحکم معدلت شعاری از معدن شریعت غـرای اولامـع هـرحکمت مصلحت دثاری از منبع ملت بیضای او تابع - **فهو خاتم الانبیاء وخاتم المرسلین** و احکام شرعیه ناسخة للشرایع السابقه با قیه الی یوم‌الدین صلی‌الله علیه‌وآله‌اجمعین و اولیائه وتمجید بی نهایت وتعظیم بیحد وغـایت سزاوار آنست که مـظاهر رحمت الهیست ومجالی‌قدرت ربوبیتندومصادر علم وحکمت ومعادن جواهرعبودیتند-مصابیح انوارعلم‌وعرفان وینابیع اسرارخداوندسبحان-ائمه معصومین وهداةمهدیین صلوات‌الله وسلامه علیهم اجمعین ولعنت‌الله علی اعدائهم الی یوم‌الدین .

وبعد بر ارباب دانش واصحاب بینش واضح وهویداست‌که بناء مبانی عوالم‌الهیه ونشئآت غیبیه وشهادیه برعدل وارتباط واتحاد واختلاط است‌زیراکه اگررابطه‌رشتهٔ عدل وارتباط نبودی متفرقات نشئآت‌مختلفه را ائتلاف موجب انتـظام پیدا نشـدی و چنانچه واسطه سلسله معدلت واختلاف مربوط نگشـتی متشتتات ممالك غـیرمؤتلفه درسلك‌نظم منتظم نمیشدی‌ارواح‌قدسیه بتعدیلات‌الهیه بااجسادمرتبطات ونفوس‌مجرده انسیه باعتدالات ربوبیه با ابدان‌مختلطات از ازدواج آباء علویه وامهات سفلیه بکسر وانکسار در کیفیات فعلیه وانفعالیه موالید ثلثه پیدا وازدواج ذکران واناث انواع و اصناف نباتیه وحیوانیه وانسانیه به ترتیبات نفیسه وطبیعیه مواجید کلـیه وجزئـیه هویدا -نفوس انسانیه را اگر تعدیل در متوسطات اخلاق کامـله باعثه بـر افعـال مرضیه نمیبود بمقام تشریف **ولقد کرمنا بنی آدم** قدم نمیگذاشت ودرمملکت تعریف **خلق الانسان علمه البیان** علم نمی‌افراشت بلکه اعتدال درقوه عقلیه نظریه بحسب مدرکه فطریه وکسبیه برفع افراط جربزه شیطانیه است ودفع تفریط بلاهت حیوانیه

موجب امتیاز انسان از سایر انواع حیوانیه گشته و قلم اعلای حکمت عدلیه ربوبیه بمقتضای ترتیب نظام احسن الهی نقوش وخطوط مرتبطه صوریه ومعنویه را در الواح قابلیه مواد مستعده نوشته وازواضحات عند اولی‌الالباب است که بعث انبیاء ومرسلین از جانب رب‌العالمین بر جن وانس اجمعین بنشرشرایع دین مبین وترویج احکام شرع مبین ازبرای مقاصد عدل و داد در حفظ نظام امور معاش ومعاد است ونصب اولیاء کاملین وخلفاء راشدین بجهة رفع قواعد وهمیه ظلمیه شیطانیه ووضع قوانین عقلیه عدلیه رحمانیه وجهات اتحاد است چنانچه ملاحظه جعل آداب احکام متعلقه بعبادات‌قربیه وسیاسات مرتبطه بمعاملات توصلیه بر مراعات تعدیلات نفسانیه اخرویه واعتدالات جسمانیه اقوی برهانی است ومشاهده ابتناء وضع اسباب حلال و حرام در ابواب عقود وایقاعات متنسقه اجلی بنیانی است . اگربنظربصیرت واعتبار ودیده‌خبرت واستبصاردرمنظورانسانی ومجلای روحانی وجسمانی نظری کنی‌خواهی یافت که‌مقام صحت قوای جسمانیه واعضاء ابدانیه‌بتعدیلات‌در امزجه‌واخلاط معتدله منوط‌واستقامت مدارك روحانیه به تصحیحات اخلاق فاضله مربوط . چه اگر امزجه طبیعیه از جاده اعتدال منحرف گردد انواع امراض مهلکه موجب هلاك بدن گشتی و چنانچه در مدارك کلیه یا جزئیه اختلالی یا رفع اعتدالی شود انحاء اوهام و خیالات باعث فساد عقاید شدی بالجمله بر اوائل عقول صافیه واضح وروشن است که از بسط بساط عدل واعتدال ممالك آفاقیه ونفسانیه معمور وآباد و از نشر فراش ظلم وجوروواختلال معمورات بلاد خراب وبافساد وشکی نیست که ادراك موازین عدلیه و قوانین اعتدال بیواسطه علوم عقلانیه صورت نبندد ورفع ظلم واختلال بدون متابعت آراء عقلانیه حاصل نگردد زیراکه نفوس‌شیطانیه مطیعه قوای شهویه وغضبیه‌بواسطه انحراف از طریق مستقیم عدل وداد .ظلم و فساد را حسن دانند وبعلت اختلال‌در سبیل جهل و عناد تعدی وافساد مستحسن شمارند پس‌ناچار باید عقول عقلاء کاملین از انبیاء مرسلین واولیاء کملین تأسیس قواعد متقنه شرع مبین بنشر احکام مبتنیه بر



قوانین عدل وانصاف نمایند وسایر نفوس جاهلین را بمتابعت والتزام الزام فرمایند زیرا که صلاح نظام امور معاش وانتظام مقاصد مصالح معاد بدون متابعت شرع انور باجراء اوامر ونواهی در ابواب عبادات ومعاملات وحدود وسیاسات انجام نگیرد وهر کس را اهلیت استفاده احکام الهیه از ادله شرعیه نیست بلکه باید عامه نفوس طالبین طریق هدایت وسالکین سبیل سلامت از علماء دین وخلفاء عامه شریعت خاتم النبیین (ص) کسب کلیه احکام متعلقه بدنیا ودین از حلال و حرام نموده سپس در مقام عمل و اعمال در مرحله استکمال بر آمده تا سعادت دارین وعمارت نشأتین را حاصل کرده وبر همه ارباب معرفت وانصاف مخفی وپوشیده نیست که بدون قطع اصول ظلم و فساد ورفع قواعد جور واستبداد اجراء مقاصد صحیحه عدل وداد وانفاذ مجاری مستقیمه ارتباط واتحاد انجام پذیر نیست چه جمیع خرابیهای عالم ومفاسد احوال معاد ومعاش بنی آدم ازظلم ظالمین وتعدیات مفسدین است چنانچه عقلاء این دوره از علماء عاملین و مؤمنین مدبرین وارباب هوش وفطانت واصحاب فراست وکیاست بالهامات الهیه وارشادات غیبیه بعدازملاحظه خرابیهای بسیاردراحوال اوضاع ملت و دولت ازکثرت فنون ظلم وخلاف عدل ومروت دامان همت عالیه را بکمرزده ومجدانه درمقام اصلاح امورعامه وخاصه دینیه ودنیویه اخوان دینی واسلامی وایمانی برآمده بمقتضای عقول صافیه وتدابیروافیه کافیه در ترویج احکام عبادیه وسیاسیه مهجوره بواسطه ظلم ظالمین کمال سعی واجتهاد فرموده وبذل جهد درنشراحکام عدلیه اسلامیه در مملکت ایران نموده وازغایت الطاف الهیه اینکه دراین اوان که نفوس علماء وعقلاء ایران در این مقصد اعلی ومنهج اسنی ساعی بودند ازسلطان اسلام مظفرملك علام تعالی شانه خلدالله ملکه باکمال سعی وهمراهی ازغایت کیاست وفراست لایقه بمرتبه شاهنشاهی امربلیغ وتوقیع اکید منیع باقامه این مجلس شریف ومحفل منیف که مسمای بمجلس شورای ملی است شرف صدوریافته بلکه مهردرخشنده آسمان معدلتش در اول مشرق افتتاح این مقام صلاح نورحضوریافته بارأی سلطنت آرایش که سلطان



آراء است در تنظیم مقاصد عدلیه این مجلس اعتدال رأی داده و بر اریکه معدلت پیرایش بتکریم مشاهدا نصافیه عامه وخاصه اهالی ایران قدم استقلال نهاده ومکنونات ضمیر منیر خود را در بیان منافع وفوائد این مجلس اتحادی اسلامی اظهار داشته و معلومات خاطر خطیر معدلت تخمیر را در تبیان محاسن ومحامد این محفل اعتدالی خاصی وعامی در صحایف ازمان نگاشته ادام‌الله‌تعالی ایام سلطنته واحکام معدلته .

پس ای‌صاحبان افکاروای دانشمندان هوشیارقدم سعی دراصلاح اموردین‌ودنیای خود و درمقام خیرخواهی استوار دارید وپای جد و اجتهاد در اصلاح معاد ومعاش خویش درجاده معدلت وتساوی پایدارفرمائید ـ مردانه در رفع ظلم و فساد و قطع ریشه افساد و استبداد بکوشید تا ازکئوس عدل واتحاد شربت راحت و داد بنوشید ؛ بساط عدل را بگسترید وفراش ظلم را برچینید تا خیرات دنیویه و اخرویه علی الدوام به بینید ـ ملاحظه کنید که اگردرخانه‌ای ازخانه های شما که مجمع نفوس قلیله است رشته عدل ودادگسیخته شود نائره فتنه وفساد دراهل آن خانه انگیخته شود وخاك مذلت وخواری بر سر همه بیخته شود تا چه جای اینکه مملکتی از ممالك یا اقایمی از اقالیم خالی از عدل وصلاح گردد ناچار محل فساد و تنازع وتشاح شود ـ از خواب غفلت بیدارشوید ودرامور دین ودنیای خود هوشیار گردید ـ ازظلم ظالمین داخله وخارجه ایران نجات یابید ودر معرض فساد حال و مآل وهلاك جان ومال نیفتید وسعی در نصب میزان عدل ومساوات ورفع قانون ظلم ومعادات نمائید تاگوی خیرات کثیره از میدان اقدامات درمرحله سعادات بربائید . وابواب فتوحات عاجلهٔ دنیویه وآجلهٔ اخرویه برروی یکدیگر بگشائید باقدم راسخ دراین مقدم شامخ قدم‌گذارید وباساعد متعاضد ریشه ظالم ومعاند را از بیخ برآرید تا بحول الله وقدرته ورحمة تعالی شأنه وقهرسلطانه هرچه خواهید از



خیرات به بینید و ثمرات شجرات حسن واحسان را بچینید و باهم همدست بلکه یکدست باشید و تخم محبت واخوت ومهربانی وصفا ووفاومعدلت بایکدیگر در اراضی قلوب صافیه بپاشید تا جان ودلرا از شر دشمنان ومعاندین محفوظ واز دنیا ودین از جمیع خیرات محظوظ باشید وفقناالله تعالی وایاکم لمصالح امور المؤمنین بحق محمد(ص) وآله الطاهرین صلی الله علیه وآله اجمعین ـ تمام شد.



خطبه عربی

بسم الله تعالی شانه العزیز

هذه خطبة جلیلة و لایحة جمیلة

مشتملة علی ثناء الله تعالی فی صفاته

واسمائه ومدح محمد صلوات الله وسلامه علیه

خاتم انبیائه و اهل بیته المعصومین صلوات الله و

سلامه علیهم اجمعین و علی بیان فوائد العدل و الاحسان

من منشآت العبد الذلیل اقل السادات والطلبه

علی بن عباس المجتهد الکازرونی

طاب ثراه قد انشأ

فی سنة اربع وعشرین و ثلثماة بعد الالف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی جعل العقول مرائی لمشاهدة الصفات والاسماء و مجالی لمعاینة آیات العظیمة و الکبریاء الذی دبر بمقتضی علمه الربانی سلسلة النظام الکیانی و قدر بتقدیره السبحانی مراتب العالم الروحانی والجسمانی ٭ ابدع بعلمه الازلی حقایق العقول و ارواح و انشأ بفیضها لقیومی رقایق النفوس والاشباح واختار من جمیع الممکنات فی العلم والعرفان کامل الانسان فجعله خلیفة فی جمیع العوالم حیث علمه الاسماء والهمه البیان اذ کان جامعاً للصفات الالهیة و الکونیة ومجمعاً للشئونات الامریة الحقیه و الخلقیة فحصل التفاضل فی الرجال بتفاوتهم فی درجات العلوم والمعارف والتکامل بین الابدال بتفاضلهم فی ادراکات العقول و اللطائف و کفی دلیلا علی هذا لبیان مضافا الی البرهان و شواهد الوجدان المرکوز فی الاذهان ایات القرآن وبینات الفرقان : **هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون وتلک الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون**

فالانسان وان شارک سایر افراد الحیوان فی الخلق من الماء والطین ولکن الله تعالی انشأه خلقاً اخر فتبارک الله احسن الخالقین ٭ فامتیاز الانسان من سایر الاکوان بکمال العقل والبیان وکمال العقل والبیان باستکمال العلم و الایمان و لیس العلم الکامل بکثرة التعالیم و التعلم بالجدال والمراء بل **نور یقذفه الله فی قلب من یشاء** والعقل الانسانی والعلم توامان ومن ثدی امهات الحقایق النوریه یرتضعان وبمیزانها اعتدل شرایع الدین بالنقل و الفرض اذ **بالعدل** قامت السموات والارض فسبحان من عدل حکیم وشاهد علیم جعل العقل والعلم بدایة کل الخیرات جمیعها ونهایة جل الشؤنات وضیعها و رفیعها جل و عز و علا و تبارک و تعاظم و تعالی والصلوة والسلام علی العقل الاول و العلم الثانی و غایة اوج الکمال فی المعراج الانسانی المتعلم فی مدرس فاوحی الی عبده ما اوحی والمتکرم فی

مجلس فكا ن قاب قو سين اوادنى الصاعد ببدنه الجسمانى ا لى ا لروحانيات و بعقله الروحانى الى نهاية معارج الممكنات ومن ارض الكثرات السفلية الى ملكوت السماء **فسبحان الذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى** واضع موازين القسط لارتفاع ثقل محاسن الاخلاق ومصالح الاعمال ورافع قوانين العدل لانتصاب قوائم احكا م الافعال و الاحوال المهند س لمقادير اشكا ل اوضاع السيا سا ت العقليه و للتفرس لتدابير احوال انواع القياسات الشرعية الذى هو لاجناس جواهر حقايق الخيرات كالفصل التام ولاصناف ارباب الانواع صوته التمام باسط مهاد العدل والانصاف بنشر شريعة الغراء وقابض مواد الظلم والاعتساف ببسط ملته البيضاء العبدا لمؤيد المنصور بنصرالله سيدنا ونبينا ابى القاسم محمد بن عبدالله صلى الله عليه و آلـه وعلى اهل بيته المكملين لنفوس الناقصين باعمال القلوب والا فعال التامة والمستكملين لعقول الصاعدين بالتكا ليف ا لخا صة والعامة ا لمصححين لمرضى النفو س بادوية الرياضات الروحانية و المقوين لضعفا ء العقو ل باغذية المجا هدات النفسانية الذين هم لا عتبا ر مقادير فضا يل الاعمال والاخلاق تامة الموازين وامتحان نواقص الافعال وتامها كاملة القوانين استقامت بنور عقلهم سموات الارواح وقامت بظهور عد لهم اراضى الاشباح الهـا دين للنفو س الانسانية بانوار هـدايتهم والمرشـد ين للعقو ل الروحـانية باسرار ولايتهم القـائدين لنفوس السا لكين ا لى غا يـة مراتب الكما ل والسا ئقين لقلوب النا سكين الى نهايـه معارج الاستكمال سادات الاولياء الكا ملين وقادات الاصفياء الواصلين ائمتنا المعصومين وشفعائنا يوم الدين صلوات الله عليهم اجمعين واللعنة الدائمة على من عاندهم فى شئوناتهم الالهيه وجاهدهم فى مقاماتهم الربوبيه وبعد فقد قال الله تعالى **ا ن ا لله يأ مر بالعد ل و الا حسا ن و ايتاء ذى ا لقربى وينهى عن ا لمنكر و البغى يعظكم لعلكم تذ كر و ن** ولاريب ان العدل الالهى منشأ لتشييد قواعد نظا م العا لم و مبد ء لتا ييد قوانين انتظام بنى آدم كما ان الظلم الشيطانى باعث على انهـدام ابنية معمورة البـلا د و مورث لانفصام عرى الدين والدنيا لا ختلال نظام المعاش والمعاد بل وما بعث الله تعالى

الانبياء وا لرسل بالشرايع والاديان الابسط مهادالعدل والامان وقطع اصول الظلم والكفر والطغيان اذ **بالعدل** ار تبطت النفوس والارواح و اختلطت الاجساد والاشباح وحصل الازدواج بين الاباء العلوية والامهات السفليه و كمال الامتزاج بين الكيفيات الانفعالية و الفعليه فحصلت بتعد يلاتها الالهيه المواليد الثلاث من المعادن والنبات والحيوان وبتكميلاتها الربوبيه الكمال من افراد الانسان حيث استكملت بالتعديل في اصول الاخلاق النفسانيه وتكملت بتحصيل علوم المعارف الربانيه **بالعدل** قامت قواعد الدين واستقامت قوائم الشرع المبين **بالعدل** ارتفعت اعلام الشرايع الالهية و انتصبت احكام النواميس النبوية **بالعدل** ظهرت انوار آيات الله في النفوس والافاق و تواترت آثارصفات الله في المواد القابلة بالاستحقاق **بالعدل** انتظمت سلاسل نظام العبادات والمعاملات وتنظمت دلائل مسائل الحدود والسياسات **بالعدل** فضل العلماء على الجهال وفخر العقلاء على الارذال **بالعدل** ترفعت درجات اهل اليقين وتكرمت عندالله مقامات المتقين **بالعدل** ارتفع التنافي والتضاد عن المنافيات والاضداد واجتمع الصوافي و المواد بارتباطات جهات الاتحاد **بالعدل** صفت نفوس ارباب الوفاء واصطفت قلوب اخوان الصفا **بالعدل** تفاضلت درجات الجنان وتسافلت دركات النيران **بالعدل** اشتاقت النفوس الى حقايق العلوم والمعارف وفاقت العقول على الاوهام بادراك دقايق اللطائف **بالعدل** انفتحت ابواب الخيرات والبركات وافتتحت اصواب الفيوضات بالحركات **بالعدل** احقاق الحق وابطال الباطل واعزاز العاقل واذلال الجاهل **بالعدل** شرف الاسلام و المسلمين على الكفر والكافرين وفخر الايمان والمؤمنين على الانكار والمنكرين **بالعدل** اندرست رسوم الكفر والطغيان وانطمست اثار الفسق والعصيان **بالعدل** تمت الحجج والبراهين وانهمت قياسات الشياطين **بالعدل** انقادت الملوك لسلطان الاسلام واطاعت السلاطين للعلماء الاعلام **بالعدل** شاعت احكام الشريعة الغراء وذاعت اعلام الملة البيضاء **بالعدل** اجتمعت فروع الشجرة الطيبة التوحيدية الاسلامية المحمدية التي اصلها ثابت وفرعها في السماء وانقمعت اصول الشجرة الشركية الحادية الابليسية التي اجتثت من فوق الارض مالها



من قرار وبقاء **بالعدل** ظهرت خسارة الاخسرين اعمالا فما نفعت خسارتهم و خسرت تجارة الذين اشتروالحيوةالدنيا بالاخرةفما ربحت تجارتهم **بالعدل قد افلح المؤمنون الذينهم فی صلوتهم خاشعون اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون** والفح بالنار المنا فقون الذين يستهزؤن على العقلاء المؤمنين و يقولون انؤمن بقا نون العدل والانصاف كماآمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يشعرون فطوبى لمومن جاهد بنفسه فی طريق العدل والانصاف وتبا على فاسق جاهد بشخصه فی سبيل الظلم والجور والاعتساف انظروا يا معاشر العلماء العاملين والعقلاء المتدينين والاخوان المؤمنين بنظر البصيرة والاعتبار والخبرة والاستبصار فی ترويج احكام الدين وتعريج اعلام الشرع المبين بالسعی فی اقامة قوانين العدل والاعتدال واستقامة موازين الفضل والكمال برفع مبانی الظلم والفساد ودفع مهاوی الجور والافساد ثم انظروا الی كمال عناية الله جل سلطانه وقهر برهانه بسلطا نكم العادل خلدالله ملكه كيف يسعی نور عقله بين يديه وعن يمينه وجانبيه بالامر بترتيب المجلس الشورای الملی الاسلامی وتنظيم مجمع الصلاح الخاصی والعامی حيث تفطن بفراسته الكاملة ظلم الامرآء والوزراء والاجزاء علی عموم الرعاياء الذينهم له بمنزلة الاولادوالابناء فان السلطان الذی هو ظل الله تعالی شأنه للرعايا بمنزلة الاب الرحيم و هم له بمنزلة الولد الحميم ومن الطاف الله الخفيه على عباده ان جعل فی جبلتهم المحبة والوداد و التودد والاتحاد كل بالنسبته الی الاخر سيما النفوس المتفقة المسالك المتحدة المناسك ولاسيما السلطان والرعية فان الحكمة الالهية اقتضت فی النظامات الصورية والمعنوية اشدية الارتباط بالالطاف الخفية والجليله وهذا المعنی مع وضوحها لاولی الالباب بالبراهين العقليه و الشواهد النقليه ظاهر بالنظر فی احوال السلاطين والرعايا والخواقين فی البرايا ويكفی تبيانا لذالك ملاحظة اجوال الانبياء و والمرسلين والاولياء الكاملين سلام الله عليهم اجمعين الذين هم سلا طين العالم فی الافاق ورؤسا بنی آدم بالاستحقاق كيف حالهم فی مراتب توجهاتهم وعطوفاتهم وعناياتهم و ترحماتهم مع كافة الخلق وعامة المخلوقين سيما سلطان سلاطين العالمين امير المؤمنين



وسلطان الموحدين **علی بن ابی طالب** ارواحنا وارواح العالمين لذاته وصفاته وافعاله واقواله الفداء حيث انه روحی له الفداء كا ن فی ايام خلافته واعوا م سلطنة واما رته للار امل كا لزوج الشفيق وللايتام كالاب الرحيم بل كان روحی له الفداء عطو فاً علی الاعداء لاسيما الا حباء ورؤفاً علی البعداء فضلا عن الاولياء وعلی الكل ا لاقتداء بهسيما الخواص من العلماء الاعلام والسلاطين الكرام فی الافعال والاقوال بل فی الاوصاف والاحوال لانه ميزان الاعمال و مقلب الاحوال وسيف ذی الجلال فا غتنموا عبادالله ا لفرصة فی تنظيم امـور معاشكم لاصلاح سبيل معادكم بالجدو الا جتهاد فی سبيل العدل وا لاحسان و الاقتصاد والتجنب عن طريق الظلم والجور والفساد واجعلوا نفو سكم نفساً واحدة فی تحصيل الخير و رفع الشر واياد يكم يداً فاردة فی جلب ا لنفع و دفع الضرفان يدالله مع الجماعة وانما المؤمنون اخوة والخيرات كلها فی الا جتماع والاتفاق والشرورجلها فی الافتراق و النفا ق اما المؤمنون فلهم قلوب صا فية وافية صحيحة مستقيمة مجتمعة لا ترى فيها عوجاً ولا امتاً وامـا المنا فقون فلهم نفوس كـدرة قا سية مر ضية معو جة متفرقة تحسبهم جميعاً وقلوبهم شتی فالبدار البدار فی اجتما ع آرائكم علی تحصيل العدل والمساواة وتكميل الفضل والموا ساة ودفع الظلم والفساد والنفاق وا لاستبداد والعجل العجل فی اختيار علمائكم الصالحين وعقلائكم المتدينين الذين هم اهل البصيرة فی صلاحكم وفسادكم وارباب الخبرة فی معاشكم ومعادكم فاجعلوهم مختاريـن و ا نفسكم تابعين مطيعين كـی ينفتح من اجتـما عكم علی الحق ابـواب الخيرات والـبر كات و العـزات وينقمع اصول الشرور والافات والمذللات فی الدين والدنيا وفقنا الله تعالی واياكم فـی الاجتماع المصالح ودفع المفاسد فی الدنيا والدين بحق محمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين وقد خطر بالبال فی عام تاريخ هذا المجلس الشوری ا لملی هذ الكلام المقتبس من الخطاب الالهی **وامرهم شوری بينهم بامرالله با لعدل**

نمقه الجانی محمد بن عبدالكريم الحسينی الجهرمی

فی الرابع عشر من شهر ذیقعدة الحرام سنه ١٣٢٤



نمونه خط

هو العلی شأنه

یا علی ادرکنی

یوسف بجمال شهره شد در آفاق

این یوسف ما شهره بحسن اخلاق

او گر بجمال شد عزیز مصری

این هم بکمال شد عزیز آفاق

تا عرش برین منبر است

تقدیم شد

حکیم دانشمند

آقا سید علی مجتهد کازرونی

رحمة الله علیه اینرباعی را در وصف مرحوم حجة الاسلام

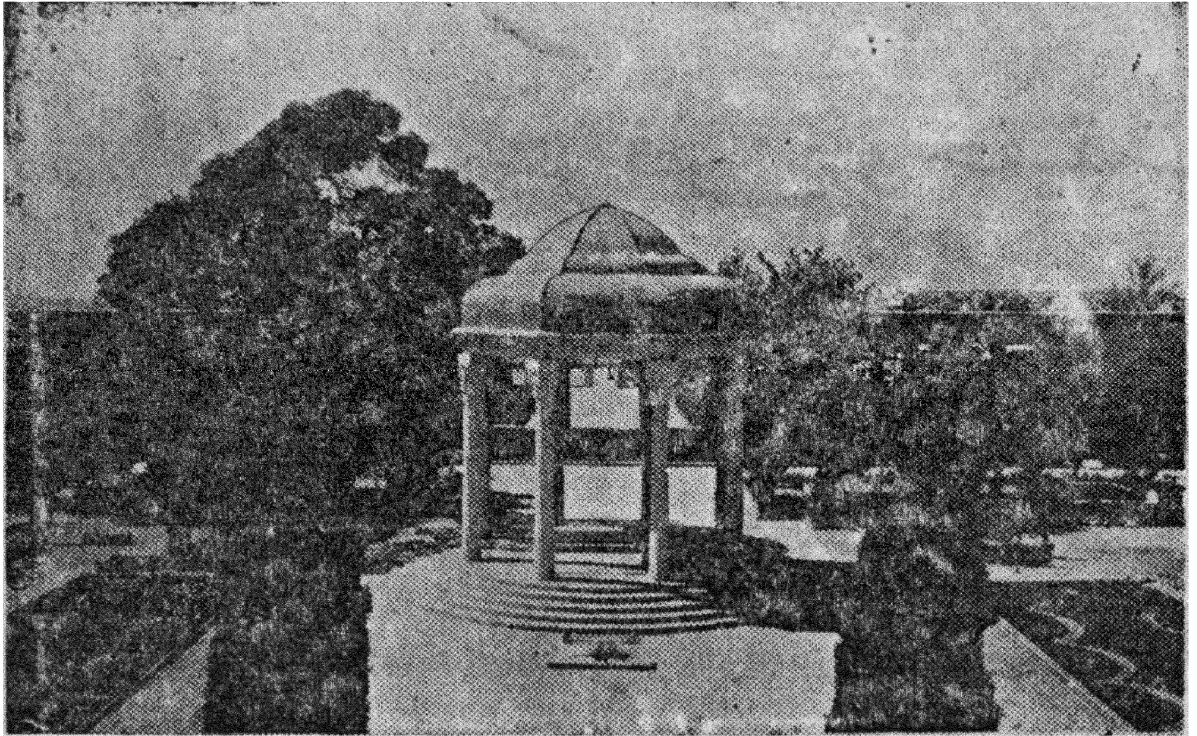
آقای حاج شیخ یوسف حدائق

که در میانشان طریقه الفت و محبت کامل برقرار بوده

سروده و باخط خود نوشته برای ایشان فرستاده

در اینجا عیناً گراور و طبع گردید

آرامگاه حافظ در شیراز



مدفن

آقا سید علی مجتهد کازرونی

علیه الرحمه

در ایوان شمالی حافظیه قرار دارد



مژده

بعلاقمندان عرفان و حقیقت



کتاب مجموعه مبارکه انهار جاریه از آثار گرانبهای
قطب العرفاء الکاملین وزبدة الاولیاء الواصلین
جناب آقای میرزا احمدعبدالحی مرتضوی تبریزی (وحید الاولیاء)
قدس سره
میباشد و بخط شیوای خود آن بزرگوار نگارش یافته
باکاغذ اعلا و جلد طلا کوب تهیه گردیده

مقداری از آن باقیست طالبین
مراجعه فرمایند

کتابخانه احمدی ـ شیراز



چاپخانه مهرگان ـ شیراز